

لُجَّا

سال بیست و دو م

شماره سوم

خردادماه ۱۳۴۸

ربيع الاول سفر ۱۳۸۹

شماره مسلسل ۲۴۹

فهرست مندرجات

صفحه :

- | | |
|-----|--|
| ۱۱۹ | فردوسي استاد ترازدي |
| ۱۲۷ | وين |
| ۱۳۲ | شعر معاصر ايران |
| ۱۴۲ | سبزه خاک خامشان |
| ۱۴۳ | مدرسه دارالفنون |
| ۱۵۰ | انسان فرزانه ترازانسانها |
| ۱۵۳ | احمدراد ترجمه از فرانسه
بعضی اشتباهات تاریخ برآون |
| ۱۵۸ | محمد صادق صفوی (هندستان)
عبدالحسین وجودانی |
| ۱۶۱ | فضل بیابانکی |
| ۱۶۲ | حسود |
| ۱۶۴ | شارق یزدی |
| ۱۶۶ | مؤسسات عالیه آموزشی |
| ۱۶۸ | وفیات معاصران |
| ۱۷۴ | برای کتاب خوانان |
| | احتجاجات |
| | محیط طباطبائی — دکتر مهدوی |

نشریه ای که هم اکنون در حال مطالعه آن هستید، در راستای مبارزه با سانسور، گسترش کتابخانه های مجازی، تشویق به مطالعه، و بازیابی مطبوعات قدیمی توسط سایت های باشگاه ادبیات و کتاب فارسی تهیه شده است.



مارشال

مارشال ها در اتاق خواب ...

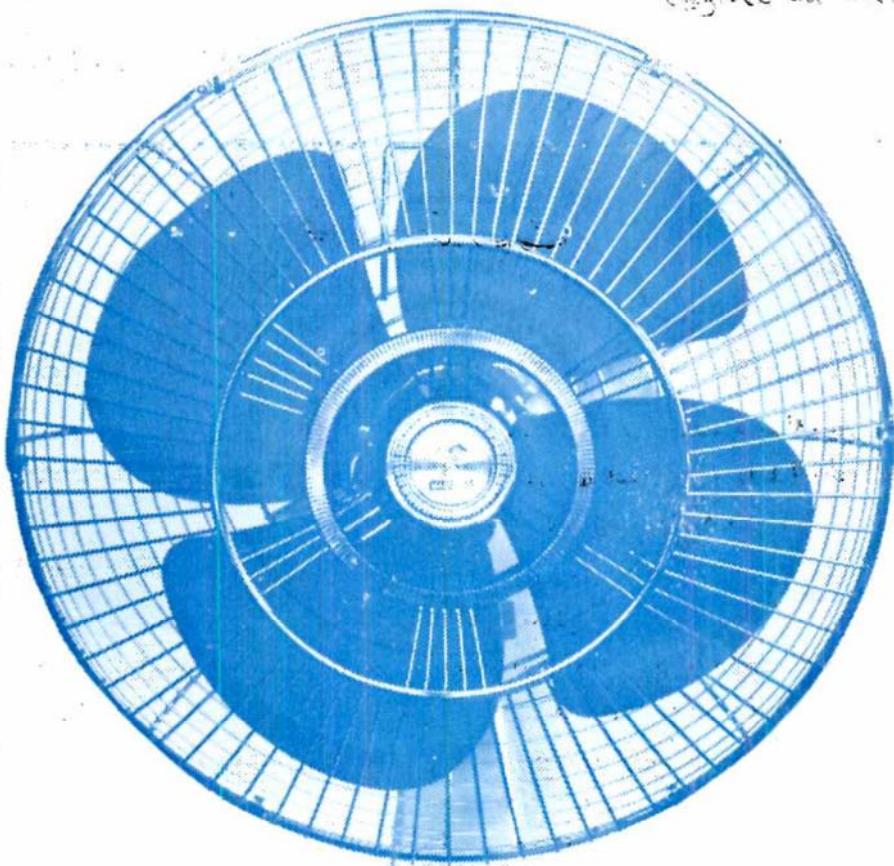
مارشال ها در زمان جنگ خواب را بر شما حرام میکردند اما ...

مارشال ها در زمان صلح خواب را برای شما شیرین می کنند چون اممال

پنکه های مارشال بچراغ خواب مجیز شده اند و شما با خرید پنکه مارشال

مکانی دماغب یک چراغ خواب بسیار زیبا میشود.

برای خرید مارشال



با پنکه مارشال تابستان گرم و طولانی
اممال را به بیمار دل انگیز مبدل کنید



نها

شماره مسلسل ۳۴۹

سال بیست و دوم

خرداد ماه ۱۳۴۸

شماره سوم

دکتر محمود صنایعی
استاد دانشگاه تهران

فردوسی : استاد ترازدی

- ۱ -

در آغاز بحث بگوییم از اشکالی که ممکن است به ذهن خوانندگان بیاید آگاهیم و آن اینست که ترازدی طبق تعریف ارسطو نوعی نمایشنامه است و شعر فردوسی شعر نقلی است. لیکن در آنچه خواهد آمد نظر من به تعریف صوری ترازدی نیست وقتی معنی و ماهیت ترازدی را در نظر گیریم، متوجه خواهیم شد که داستان فریدون و سه پسر، داستان کیخسرو، داستان فرود، داستان رستم و سهراب و از همه بزرگتر داستان رستم و اسفندیار ترازدی به صورت عالیترین نوع آن است. حقیقت اینست که استاد بزرگ طوس را از این لحاظ نه تنها بزرگترین استاد ترازدی در ادبیات ایران باید خواند بلکه اورا باید همسر سوفوکلس Sophocles و اوریپیدس Euripides و شکسپیر Shakespeare یکی از ترازدی نویسان بزرگ جهان بشمار آورد. قبل از ورود به بحث اصلی به صورت مقدمه از ماهیت ترازدی بحث خواهیم کرد. دریخشی که خواهد آمد به نظر روانشناسان درباره آفرینش هنری و بخصوص

به نظر فروید و پیروان او اشاره خواهم کرد زیرا آنچه ایشان در این باره یافته‌اند درک حقیقت را بر ما آسان می‌کند.

تراژدی چیست؟

نخستین بحث منطقی و منظم درباره شعر واز جمله درباره تراژدی از ارسطو به مارسیده است. ارسطو در کتاب هنر شاعری یا بوطیقا (De Poetica) تراژدی را چنین وصف می‌کند:

تراژدی عبارت است از تقلید یک عمل جدی و کامل که دارای طول معینی باشد، سخن در هر قسمت آن به وسیله‌ای مطبوع و دلنشیں گردد، تقلید به صورت روایت نباشد و در صحنه به نمایش آید. وقایع باید حس رحم و ترس را برانگیزد تا تزکیه این عواطف را موجب گردد.

ارسطو آنگاه این سؤال را مطرح می‌کند که وقایع ترس آور و ترحم انگیز کدامند. جواب اورا از همان کتاب نقل می‌کنم.

پس بینیم کدام وقایع ترس آورتر و کدام رحم انگیزترند. اینگونه وقایع باید ناچار میان کسانی روی دهد که یا دوستند یا دشمنند یا نه دشمن. اگر میان دو دشمن روی دهد نه نفس عمل رحم انگیز تواند بود نه قصد ارتکاب آن (صرف نظر از اینکه مشاهده رنج دیگران بخودی خود حس ترحم را در ما برمی‌انگیزد) و اگر میان کسانی روی دهد که با یکدیگر نه دوستند و نه دشمن باز نتیجه همان خواهد بود.

ولی هر گاه فاجعه میان کسان یک خاندان روی دهد چنانکه برادر قاتل برادری شود، فرزند خون پدر را بریزد، مادری فرزندی یا فرزندی مادر را بکشد یا هر یک از اینسان نسبت به آن دیگری مرتكب عمل شنیعی شود یا قصد ارتکاب چنان کاری کند، شاعر باید درجستجوی چنین وقایعی باشد.

داستانها و روایاتی که از گذشتگان یه‌ما رسانیده است نباید تغییر داد همچون داستان کشته شدن کلوتمنستر (Clytemnestre) بدست اورستس (Orestes) یا هلاکت اریفول (Eriphyle) بدست اکلمئون (Alcmeon) ولی در عین حال با اینگونه داستانها برای شاعر مجال هنر نمائی باقی است و بر عهده اوست که این داستان را بطرزی شایسته بکار برد

ارسطو آنگاه وحدت موضوع و وحدت زمان و مکان را جزء شرایط اساسی تراژدی می‌شمارد. نکته دیگری که ارسطو به تأکید می‌گوید آن است که تراژدی

۱ - ارسطو : هنر شاعری بوطیقا ترجمه فتح الله مجتبائی - بنگاه نشر اندیشه ۱۳۳۷

فصل ۶ قطعه ۲

۲ - همان کتاب فصل چهارده قطعات ۶ تا ۱۰

باید اعمال آدمیان را نشان دهد نه اخلاق آنها را، و نشان دهد چگونه مصائبی که بر آدمیان وارد می‌شود نتیجه مسلم اعمال آنهاست. در اینجا روانشناسی جدید نظر ارسطو را قبول ندارد چه اعمال آدمی نتیجه مسلم اخلاق و شخصیت اوست. اگر شخصیت کسی را درست بشناسیم می‌دانیم که ناچار است و ناگزیر که در وضع معینی عمل معینی از او سر زند. از طوس سردار خودسر و خود خواه معروف کیخسر و انتظار نمی‌شد داشت که دستور کیخسر را درست اجرا کند و از کشور برادرش فرود نگذرد و فاجعه بوجود نیاورد.

ارسطو در جای دیگر کتاب این سؤال را مطرح می‌کند که چرا از دیدن تراژدی لذت می‌بریم. جواب خود او مبهم است و مختصر آن اینست که آموختن و درک کردن لذت بخش است. در جای دیگر از نظریهٔ تزکیه یا پالایش (Catharsis) بحث می‌کند. از زمانی که ارسطو نظریهٔ پالایش را آورده است تا کنون دانشمندان بحث کرده‌اند که آیا تراژدی حسن رحم و ترس را درما بر می‌انگیزد تا مارا ازدست این حسن رها کند یا اینکه با بیدار کردن حسن ترس و رحم مارا آدمی بهتر می‌سازد. تازمان فروید روانشناس معروف اطربیشی جواب این سؤال به درست داده شده‌نبود و او بود که نخستین بار نشان داد چگونه برون ریختن تعارضات نهفته روانی و آشکار شدن انگیزه‌های سرکوب شده از تنش‌ها و فشارهای روانی ماکم می‌کند و تأثیر روان درمانی دارد.^۱

برای آنکه آنچه راجع به تراژدی می‌گوییم روشن‌تر شود داستان دو تراژدی معروف سوفوکلیس یعنی ادیپ پادشاه (Edipus Rex) و آنتی گون (Antigone) را در نظر بگیریم.

از لائیوس (Laios) پادشاه طبس (Thebes) و زناوجو کاست (Locaste) پسری آمد که اورا ادیپوس نام نهادند. غیبکویان به لائیوس گفته بودند که پسر او، او را خواهد کشت و مادرش را بهزندی خواهد گرفت. لائیوس ادیپوس کودک را برآب رودخانه نهاد.

یکی از شاهان مجاور او را از آب گرفت و چون پسر خود بزرگ کرد. چون غیبکویان سرنوشت ادیپوس را به او گفتند از کشور پدر خوانده خود که او را پدر

۱ - رجوع کنید به کتاب برویر و فروید به نام «دربارهٔ هیستری»

Breuer, J. and Freud, S., Studies on Hysteria (1893-95)
Hogarth, London 1956.

واقعی می‌پنداشت فرار کرد . در ضمن راه به مسافری برخورد و با او نزاع کرد بدون آنکه بشناسد او را کشت . این مسافر پدر واقعی او لایوس بود . وقتی به شهر طبس رسید چون به سوالات غول آدمخوار جواب داد و شراو را از سراحت آن شهر کوتاه کرد او را به شاهی برداشتند و ملکه جو کاست را به زنی به او دادند . ادیپوس از مادر خود صاحب فرزندان شد ولی وقتی حقیقت آشکار شد جو کاست زن و مادر او خود را کشت و ادیپوس خود را کور کرد و راه آوارگی در پیش گرفت .

تراژدی دیگرسوفو کلس، آنتی گون نام دارد که از زمان او تا کنون چندین بار آن را از سرنوشه‌اند و در روزگار ماژان انوی (Jean Anouilh) نویسنده بزرگ فرانسوی آن را به صورت جدید بیان کرده است . موضوع تراژدی آنتی گون چنین است :

پس از ادیپوس، اتیوکلس (Etiocles) یکی از دوپسران او شاه طبس می‌شود و پسر دیگر پلی فیسز (Polinices) تبعید می‌شود .

پلی فیسز پس از مدتی با برادر به جنگک بر می‌خیزد و در جنگک تن به تن هردو برادر کشته می‌شوند . کرئون (Creon) خویشاوند آن او شاه طبس می‌شود و دستور می‌دهد جسد اتیوکلس شاه قانونی را با جلال به خاک بسپارند ولی جسد پلی فیسز برادر یاغی را در آفتاب بگذارند تا طعمه پرنده‌گان شود و فرمان می‌دهد هر کس بکوشد آئین دینی را در باره او اجرا کند و بر جسد او خاک بریزد به مرگ محکوم خواهد شد زیرا باید روح برادر یاغی پیوسته در آن جهان سرگردان بماند . آنتی گون خواهر آندو و نامزد پسر کرئون تصمیم می‌گیرد برادر خود را به خاک بسپارد تاروح او از سرگردانی نجات یابد . پند و اندرزکرئون سودی نمی‌کند و آنتی گون محکوم به مرگ می‌شود . وقتی او را زنده به گور می‌کنند پسر کرئون با شمشیر خود را هلاک می‌کند و مادر او نیز جام زهر می‌نوشد .

در تراژدیهای بزرگ یونان تقدیر و سرنوشت سهم مهمی بر عهده دارند . این سرنوشت تغییرناپذیر است و قدرت بشری نمی‌تواند از وقوع آن جلوگیری کند . شاید به این علت است که گفته‌اند در تراژدی‌های یونان آدمیان بازیچه دست امیال و هوسهای خدایانند ولی حقیقت آنست که در تراژدیهای یونانی خدایان نشانه و رمز و تشخّص نیروهای مختلف طبیعت آدمی هستند . اگر کسی قانون طبیعت خود را رعایت نکند ناگزیر نتیجه‌ای مسلم بدنبال آن می‌آید . نتیجه را ممکن است «اراده

خدايان» ناميد ولی در حقیقت چیزی جرّ قانون طبیعت نیست. در ام یونانی را در ام دینی گفته‌اند ولی در حقیقت باید آن را در ام طبیعی یا علمی خواند چون قاعدة علیت در آن همیشه جاری است و تغییر ناپذیر است.

اساس تراژدی یونانی و همه تراژدیهای بزرگ، وجود جهانی است که در آن قوانین مسلمی حکم فرمایست. خدايان نشانه این قوانین هستند. بدون این اساس تراژدی ممکن نیست. آنتی گون دختر جوان ادیپوس چنانکه او را می‌شناسیم، مجبور است برای نجات روح برادر خود به آئین دین براو خاک بریزد و کرثون با آنکه نهایت محبت را به آنتی گون دارد و امید دارد آن دختر عروس او بشود، مجبور است قانونی را که اساس اجتماع برآنست اجرا کند و اورا محکوم به مرگ سازد. هیچ واقعه‌ای از پدید آمدن فاجعه نمی‌تواند جلوگیری کند. مثل اینست که آنچه باید بشود بر لوح ازلی نوشته شده است و آنچه مقدر است خواهد شد. تراژدی بیان تضادها روانی‌آدمی است. حقیقت این تعارضات و تضادها که بیشتر در قسمت ناہشیار روان صورت می‌گیرد، اغلب از هنرمندی که تراژدی را به وجود می‌آورد نیز پنهان است. افسانه‌های ملی مثل رؤیا و مانند بازی کودکان بیان تعارضات روانی و آرزوها و ترسهای سرکوفته و ناہشیار آن ملت هستند.

در تراژدی یونانی گذشته از بازیگران اصلی دسته سراییندگان با آواز و موسیقی به تأثیر نمایش کملک می‌کردند. وقتی به دوره الیزابت اول در انگلستان و عصر طلائی تاتر در آن کشور می‌رسیم می‌بینیم سراییندگان در تراژدی به یک زفر تبدیل می‌شود که وظیفه او تعبیر و توجیه اعمال و بیان افکار نهانی بازیگران است در تاتر امروز سراییندگان همین وظیفه را دارد. بهترین وصفی که از تراژدی در ادبیات معاصر جهان دیده‌ام جائی است که سراییندگان در نمایشنامه آنتی گون نوشته ژان ازوی فرانسوی فاجعه‌ای که اتفاق خواهد افتاد توجیه می‌کند. ژان ازوی از زبان سراییندگان می‌گوید:

ماشین (فاجعه) دقیق و سریع کار می‌کند. از روز اول به چرخهای آن روغن زده‌اند و بدون اصطکاک می‌چرخد. مرگ و خیانت و اندوه در جنبش هستند و مقدار است که به دنبال آنها طوفان و اشک و بی‌جنیشی بیاید. بی‌جنیشی از هر نوع که بخواهید: از آن بی‌جنیشی که همه‌جارا فرا می‌گیرد وقتی ساطور دژخیم در آخر پرده بالا می‌رود؛ از آن بی‌جنیشی که پدید می‌آید وقتی در آغاز واقعه عاشق د

مشوق با قلب عریان و بدنهای بر هنرهای نخستین بار در اطاق تاریک رویا روی هم ایستاده‌اند و از هرجنبشی وحشت دارند.

تراژدی صریح است و آرام بخش است و بی‌نقص است. هیچ شباhtی به ملودرام ندارد. در ملودرام آدمیان خبیث‌بده می‌شوند؛ دخترانی دیده می‌شوند که مورد ستم قرار گرفته‌اند؛ در ملودرام انتقام گیرندگان را می‌بینیم و پشیمانی دم آخر آنها را تماشا می‌کنیم مرگ در ملودرام نفرت انگیز است زیرا به آسانی ممکن بود از وقوع آن جلوگیری کرد. لیکن در تراژدی هیچ چیز مورد تردید نیست و سرنوشت هر یک از بازیگران مشخص و معلوم است. این روشنی و صراحت آرام بخش است.

در تراژدی نوعی همدردی میان بازیگران موجود است. آنکه می‌کشد همانقدر محظوظ و بیگناه است که آنکس که کشته می‌شود. تراژدی آرام بخش است زیرا، امید آن دروغزن و فرینده، را آنجا راهی نیست. امید معدهم است و سرنوشت روشن است و تغییر ناپذیر.

تراژدی بزرگ در ادبیات جهان بسیار کم به وجود آمده است. در یونان باستان فقط در مدت کوتاهی در قرن پنجم پیش از میلاد بوجود آمد. نمایندگان بر جسته آن دوره سوفلکس و اوری پیدش بوده‌اند. در رم تراژدی اصیل بزرگ هیچگاه وجود نیامد. در انگلستان زمان شکسپیر در ادبیات کلاسیک اسپانیا و فرانسه به تراژدی بزرگ برمی‌خوریم. در قرن نوزدهم نویسنده‌گان کشورهای اسکاندیناوی و بخصوص هنریک ایبسن (Henrik Ibsen) نوع جدیدی از تراژدی به وجود آورده‌ند. در روزگار مامی تو ان اوژن او نیل (Eugene O'Neill) امریکائی و سارتر و ژان انوی و کامو را در فرانسه به عنوان بزرگترین استادان تراژدی نام برد.



در نظریه فروید قسمت مهمی از زندگی آدمی را فانتزی یا خیال‌بافیهای او تشکیل می‌دهد. خیال‌بافیهای مرد بزرگ‌سال اصولاً همان خیال‌بافیهای کودک است که در کودک بصورت بازی جلوه‌گر می‌شود، ولی صورت آن پیچیده‌تر و گره خورده است. خیال‌بافیهای آدمیان در روز با رویای آنان هنگام خواب بستگی نزدیک دارد و اصولاً از یک نوع است. اساس آن بیان آرزوهای کودکی و بیان تعارضاتی است که از کشمکش آرزوهای کودکانه و مقتضیات جهان خارج پدید می‌آید وقتی تعارضات حل نشده ماموج می‌شود که یکسره روح خود را در اختیار خیابافیهای خود قرار دهیم.

دچار جنون می‌شویم . آن عده که این توانائی را دارند که تعارضات روانی خود را به صورت زیبا و مطبوعی بیان کنند به صورتی که نغمۀ آنها در گوش دیگران نغمۀ آشنا جلوه کنند، هنرمندان و شاعراند . هنر بزرگ هم وظیفه پالایش برای هنرمند بر عهده دارد وهم برای تماشاگران هنر . بدینجهت است که توانائی بیان و آفرینش هنری بسیار کسان را اگر شاعر یا هنرمند نبودند بیمار روانی می‌شدند ، نجات می‌بخشد و باین جهت است که از تماشای هنر بزرگ نه تنها لذت می‌بریم بلکه نوعی آرامش پیدا می‌کنیم . فروید می‌گوید «اعتقاد من این است که لذتی که از ادبیات می‌بریم به علت این است که بدین وسیله فشارها و تعارضات روانی ما راه فراری می‌یابند» . اگر باصولی که فروید بیان می‌کند به تراژدی نگاه کنیم، می‌بینیم تراژدی در واقع داستان کشمکش‌ها و تعارضات روحی فرد است، تعارضاتی که هیچیک ازما از آن بی‌بهره نیستیم . این تعارضات وقتی برون فکنده شوند و به صورتی بیان شوند که فردی و شخصی نباشد و انسانی و جهانی گردند ، هنر بزرگ بوجود می‌آورد.

پرده‌هایش پرده‌های ما درید
قصه‌های عشق معجون می‌کند
نی حریف هر که از یاری برید
نی حدیث راه پرخون می‌کند
طبق نظر فروید :

آدمی زاده طرفه معجونیست
از فرشته سرسته وز حیوان
در روح ما پیوسته مهروکین، غریزه و اخلاق، مصلحت‌اندیشی و حقیقت‌پرستی
در کشمکش و در تنازعند . آنچه ماهستیم تأثیر و مصالحه‌ایست که در زمان معینی
میان این نیروهای متضاد و متخاصم بوجود آمده است .

بقول دیدرو (Diderot) ، که فروید نظر او را تأثیرید کرده است ، کودک آدمی اگر به حال خود رها شود پدر خود را می‌کشد و با مادر خود هم خوابگی می‌کند . لیکن اجتماع اورا بحال خود رها نمی‌کند و برگرایز او بندها می‌گذارد .

خانواده در عین حال که کانون محبت است علت ناکامیهای بسیاری است که به منظور اجتماعی کردن کودک بر او تحمیل می‌شود . محبت کودک به پدر و مادر خود طبیعی است ولی کینه او هم نسبت با آنان به همان سان طبیعی است . محبت برادر به برادر طبیعی

۱ - برای دیدن نظریه فروید در این باره به این مقاله رجوع کنید .

Freud. S. The Relation of the port to day dreaming 1908.
collected papers Vol.IV Hoggarth Press , London' 1950.

است ولی همانقدر کینه و حسادت طبیعی است. بدین ترتیب روح ما پیوسته جولانگاه این نیروهای متضاد است . مهمترین صفت روح آدمی کشمکش و منازعه است. و همین مهمترین صفت تراژدی بزرگ است. تراژدی بزرگ بر کشمکش‌های روحی آدمی مبتنی است این است که بیش از انواع دیگر هنر به روح ما نزدیک می‌نماید . در توجیه روانی آثار ادبی آنچه هیچ اهمیت ندارد آنست که موضوع آن اثر واقعیت باشد یا افسانه . در نظر فروید افسانه‌های ملتی «صورتهای تغییرشکل یافته خیال‌بافیهای کلی آن ملتند .

پس آنچه در خیال‌بافیهای فردی دیده می‌شود ، نیز در افسانه‌های ملی می‌توان دید. در حقیقت افسانه‌های ملتی برای نشان دادن مکانیزم‌های روانی آن ملت مهمتر از داستانهای واقعی هستند که برای فرد بخصوصی اتفاق افتاده است و معلوم نیست که آن فرد نماینده کلی فکر آن ملت باشد . افسانه‌های ملتی بیان روان ناھشیار (Unconscious) آن ملتند همانطور که خواب و خیال‌بافی بیان روان ناھشیار فردند. بسیاری از تعارضات اساسی روانی آدمی که تراژدیهای بزرگ سوفوکلس و ونویسندگان بعدی را بوجود آورده است، در شاهنامه فردوسی به بهترین وجه بیان شده است. بحث خود را از شاهنامه به قسمت افسانه‌ای و قسمت پهلوانی آن یعنی تا سقوط دارا پسر بهمن منحصر می‌کنم .

در نظر فروید مهم ترین گره‌های روان آدمی چیزیست که او عقده ادیپوس (Oedipus Complex) خوانده است . یعنی تعارض میان مهر و کین نسبت به پدر و مادر . فروید پس از او ارنست جونز (Ernest Jones) نشان داده‌اند که تردید هملت (Hamlet) در کشنیده‌عموئی که قاتل پدر او بود به‌این علت بود که ناھشیارانه نسبت به پدر کینه داشت. در حقیقت عمومی او کاری کرده بود که قسمتی از وجود او ناھشیارانه می‌خواست خود مرتکب شود".

ناتمام

۱ - در جمیع کنید به کتاب تعبیر خواب فروید و کتاب هملت و ادیپوس تألیف ارنست جونز
E. Jones' Hamlet and the Oedipus Doubleday, New York, 1949

* دکتر نصرالله کاسمی *

وین

در سالی که گذشت بدعوت رسمی وزارت فرهنگ دولت جمهوری فدرال اتریش برای بررسی و بازدید برنامه وسازمان دستگاههای فرهنگی و دانشگاهی و حرفه‌ای آن کشور هفت‌های چند در شهر وین بسر بردم و از دیدن آنهمه نفایس آثار و بدایع معلم ذوق و هنر و شاھکارهای مجسمه سازی و نقاشی و معماری و موسیقی هنرمندان فسوئلار و استادکاران چیره دست قرون قدیمه که در گوش و کنار آن شهر موجود بود حضی وافر و تمعی ممتع بردم بخصوص از فروشکو وطنطنه و طمطراق جشن روزهای انگور چینان که داستانی شکفت و شکرف دارد و به سال همینکه درختان تاک بخوش دختران رز آبستن شد درهای رزستانها را میگشاپند و مردم از زن و مرد و عارف عامی و پیر و جوان و خرد و کلان با چهره‌های شاداب و خندان و جامه‌های رنگارنگ و گلگون پای کوبان و دست افشار در کوی و بربزن و دشت و دمن از شدت مستی و بیهشی و غایت خوشی و بیخودی سرو دستارندانند که کدام اندازند.

چوببلل سرایان چو گل تازه روی ز شادی در افکنده غلغل بکوی یکی از جمله آثار بدیع و نفیس و فحیم و فاخر وین کاخه‌ای سر بفالک کشیده ماری ترزا امپراطیری مشهور و مقندر اتریش از خانواده‌ها بسپورک مادرماری انتواونت ملکه ناکام فرانسه است. خانواده‌ها بسپورک نزدیک به دو قرن سلطنت کردند و دربارشان از حیث جام و جلال و شکوه و جمال و فخامت و عظمت بی شبه و نقطی و بی‌عدیل و بدل و درجهان ورد زبان و رطب اللسان بود.

در روزیکه مانند هزاران سیاح و جهانگرد بدبادرانین قصور رفتمن بنگاه داستانهای باور نکردنی گذشته برای چشمانم تجسم یافت زیرا درها و دروازه‌های قصور بی‌حاجب و در بان و نگهبان و پاسبان بروی انبوه جمعیت باز بود و از همان جائی و راهی و فضائی که جز پرنده تیزپر وهم و خیال را یارای پرواز و عبور نبود هزاران زن و مرد و پیر و جوان و سیاه و سپید و توانگر و بینوا در هر گوش و کنار رفت و آمد و کودکان با هیاهو و غوغای و خنده و عن بده بر صحن صفحه‌ها و پله‌ها و کنار رواق‌ها و ایوان‌ها جست و خیز میکردند و دسته دسته از تالارهای پر نقش و نگار وايوانهای پرستون و رواق که هر یک با جنسی ورنگی سنگ مرمر صیقل یافته ساخته و پرداخته و بطرزی زیبا و بدیع گچ کاری و نقاشی و تزئین شده بود بتماشا مشغول بودند. در صحن با غ بر صفحه‌ای پهن کوهی از سنگ و مفرغ بشکل مجموعه‌ای مفصل از پیکرهای خوش تراش و مجسمه‌های عالی جلوه داشت و ماری ترزا بر ایکه فرمانروائی در حالیکه عصای امپراطوری را در مشت می‌فرشد بر بالش امپراطوری تکیه زده بود و او را رجال نامدار و سرداران نامبردار سواره و پیاده پیرامون گرفته بودند.

یکباره احساس خفته بیدار و خاطر خسته برانگیخته شد و قصيدة جانانه مدائن استاد سخن خاقانی برایش مشاهده طاف فرو ریخته ایوان رفیع کسری مرا بخود مشغول داشت . شب را بتائیر مشهودات روز و مسموعات گذشته بخود پرداخت بامدادان استخوان بندی قصیده وین آماده و مهیا شد که اینک به تقاضای دوست دانشمند آقای حبیب ینمائی در مجله مقتنم الوجود و عزیزالقدر ینما بنظر سخن شناسان نقاد زبان پارسی میرساند تا چه قبول افتاد و چه در نظر آید .

طهران - اردیبهشت ۱۳۶۸ - دکتر نصرة الله کاسمی

فری آنقوم که این شهر بدینسان آراست
آن بهشتی که خدا وعده بداده است اینجاست
خود بگوئید مرا جنت موعد کجاست؟
که بهر گوش آن نقش بدیعی پیداست
همچو گلخانه معطر همه دشت و صحراست
آنچه دربر که وفواره بود آب بقاست
هر درختیش برعنائی به از طوباست
بید افشانش فرخنده تراز بال همامت
گفتم این شهر مگر معبد قوم بود است
هر یکی بر هنر دست تراشنده گواست

ای خواشهر وین کاین همه خوب وزیباست
هر چه بینیم در این ملک بهشتیست مگر
گرن این خطه بهشت است بدین فروشکوه
شهر چون پرده دیای منقش دیدم
همچو بتخانه مرصع همه کوی و برزن
آنچه در باعچه و باع بود خاک بهشت
هر گیاهیش بزیائی خوش چون حورا
گل بستانش زینده تراز پر تدر و
بسکه از سنگ تراشیده بدیدم پیکر
هر طرف بتکدهای هست و در آن بتهائی



بت جاندار وین دین و دل و هوش رباست
سینه ها پاک تر از آینه سیم نماست
چشمها آبی و گیرنده چو موج دریاست
ساقدا نرم و سبک پویه تر از باد صبابست
همه را قامت، چون سروخر امان رعناست
جمله را بهتر و رخشنده ترازمه، سیماست
همه را چون مهقبچاقی، موزون اعضاست
همه را سخت دل و نرم تن و گرم آواست

بت بی جان وین هوش رباشد از سر
چهره ها تازه تر از برگ گل باع افروز
زلوها پرشکن و زرین، چون خرمن زر
بازو ایوان روشن ولغزنده تراز شبنم صبح
همه را طلعت، چون مهر فروزان روشن
همه را ترمتر و خوبتر از گل، پیکر
همه را چون بت فرخاری، باریک اندام
همه را تندگ دهان، موی میان، نازک لب



همه جاعشق و نشاط و طرب و شور و نواست
مگذر از آن که بهر درد کهداری تو دواست

گاه رز چیدن در شهر پا غوغائیست
گر بجهش رزت افتاد گذر در این شهر

وقت رفع غم وقطع الم ودفع بلاست
هر که بینی بکفش ساتکنی از صهباست
جامهها رنگین، هر یک زدگر سان دیباست
هر روزستان چو سپهرا دگر از نتش و جلاست
که ندانند کجار و زوش و صبح و مساست
کار روز و شب مرد وزن و پیر و برناست
گرجوان عاشق و سرمست شود بی پرواست
گه خموشند و گه از عربده بر پا غوغاست
مست و مدهوش درافتاده زهر قیدره است
و آنچه رانیست بهر حال گذر شرم و حیاست
خوشی و مستی آمیخته در جو فضاست
کانکه همنگ جماعت نشد این جارسو است

روز عیش و طرب و شور و نشاط است و شغب
هر که یابی بلبیش خواسته‌ای از بوشه
گونه‌ها گلگون، هر یک زدگر گون باده
زینه‌مه رنگ و نگار رخ و جامه بچمن
خلق را یکسره سرمست و غزلخوان بینی
باده نوشیدن و بوشه زدن و رقصیدن
در جوانان اثر جشن رزان افزونتر
همه ساغر زده و خفته بهم بر لب جوی
این یکی در بر آن، و آن دگری در بر این
آنچه باید گذرد می‌گذرد در این جمع
کس نیارد که غمین ماند و هشیار از آنک
هان بیامیز بدین مردم شوریده مست



که بهر فصل وین را بدگر گونه صفات است
یا بهرسو نگری منظره‌ای روح افزاست
وندر آن منظره بس نقش بدیع و زیباست
نقش‌ها پیکره در پیکره استاده بپاست
همه پیراسته در ذوق و هنر بی همتاست
زینه‌مه نقش دل انگیز هنر چهره گشاست
هان مپندار که بیجان تن سنگ بخار است

خود نه در موسم این جشن صفا دارد شهر
هر طرف می‌گذری منطقه‌ای جان پرور
اندر آن منطقه بس قصر و سیع است و رفیع
کاخها کنگره در کنگره افراشته سر
همه آراسته از رونق و فر بیمانند
آفرین باد بر آن تیشه و کلکی کانجا
بی زبان با تو سخن گوید هر پیکره‌ای



که نینگاری کان بقعتی از این دنیا است
وزفرو غشنز کران تابکران نور و ضیاست
صحن و سقفش همه‌جا رشک زمین است و سماست
پیش آن قد بر از نده فلك پشت دوتاست
پیش چشم تو عیان بر در و دیوار بناست
بر روای و در و دیوار و ستون نادره ز است

قصر «ماری تزر» آنگونه شگفت است و شگرف
میدر خشد چونگینی به نگین دان وین
بارگاهی که زبس رنگ وز بس نقش عجیب
سر بر افراشته با مش بسوی گنبد چرخ
کارنامه هنر مردم آن عصر و زمان
قلم و تیشه ارباب هنر در هر سو

رود را این قصر که مجموعه‌ای از نادره‌های
همچنان تازه و زیبا و فریبا بر جاست
لیکن اینها که در این قصر به بینی اعلان است
ورهم از نقش و نگار در و دیوار جدا است
یک طرف صورت و نقشش همه ارزشگ آساست
هر ستونی بدگر رنگی از سر تا پاست
در یکی، شنجرف آمیخته با آب طلاست
بر یکی، دائره در دائره زرین طغر است
همچو پراخت و رخشنده سپهر میناست
هر طرف قوس قزح رنگ ده زنگ زد است
تنگ بفسرده بهم سینه زین تا بالاست
گرچه از سنگ ولی سیم برو حور لفاست
در رخ و چشم یکی عشه و ناز لیلاست



که بگردش زچمن خاک سپهر خضر است
گرد او جیش و حشم صفت زدگان بر چپ و راست
یک طرف پر چم در دست، امیری بقفا است
ایستاده بپر تخت، خطیبی به ثنا است
کاین زبان بند طلس در دهلیز فنا است
همه را چشم گشاده است، ولی نابیناست
اندر آن مشت گره کرده کنون باده است
بارگاه شهی امروز قدمگاه گداست
بر رخ خلق گشوده همه درهای سراست
که دگر کارورای همه چون و چراست
اینکش دست تهی از همه آن برگ و نواست
بوم بنشسته و بر گشته اش نوحه سر است
این جهان گوی صفت در خم چون گان قضا است

تا که افسون هنر بینی و افسانه ذوق
شاهکار هنر و صنعت دنیای کهن
دست پرورد هنر در همه صورت عالی است
اندر آنجاست دو صد خانه بهم پیوسته
یک طرف رنگ و نگارش همه چینی مانند
هر روایی بدگر نقشی از پا تا سر
در یکی، مینا در ریخته بر شوشہ سیم
بر یکی، خط بخط اندر همه سیمین جدول
سقف هر خانه برس نقش و نگار خوش رنگ
نور تابیده بهر خانه ز رنگین شیشه
پله ها منبری از مرمر خوش رنگ و تراش
روی هر پله یکی پیکره در هر طرفی
بر لب و دست یکی راز و نیاز مجذوب

تحتی از سنگ بر افراشته در صفة قصر
او زده تکیه بصد ناز بر اورنگ شهی
یک طرف غاشیه بردوش، نقیبی در پیش
سر خم آورده بر تاج، وزیری به ادب
همه را بسته زبان سنگ صفت جادوی مرگ
همه را گوش گشوده است، ولی ناشنوا
در کفش بیحرکت مانده عصای شاهی
نیست از قدرت و از شوکت دیرینه اثر
ز آنمه حاجب و در بان نبود نام و نشان
پرده داری نه که با کس بکند چون و چرا
آنکه بر جاست ازاو این همه برگ و نوا
روی بامی که فلک نوبت شادی میزد
همه از دست قضا گشته دگر گون آری

چون چنین است خردمند کجا دل بند
به بقائی که بهرگام لگد کوب فاست



آنکه بر جای بمانده است و نرفت هست خداست
چون کنی نیک نظر جمله هدر جمله هباست
خود خموشند کنون لیک زمانه گویاست
آنکه دیروز بصدقناز خرامید کجاست؟
باد نخوت که برا کنده از آن مغز شماست
خوب و بد هر چه شود بهرمه ما کشته ماست

قصر سازان ز پی قصر نشینان رفتند
رنجه ائی که کشیدند بعشق ز رو زور
عدل و ظلمی که بر فته است از ایشان بر خلق
ایکه بر روی زمین می روی امروز بناز
چون بود عاقبت کار جهان این، از چیست
هر کسی میدرود کاشته خود آری



ارمغان سفر شاعر شعر است و سزا است
سخته و پخته و زیبا و هژیر و والا است
بهتر از خلق خوش خلق وین از معناست

هر سفر کرده ره آوردی آرد ز سفر
خاصه این چامه پرمایه که از معنی و لفظ
برتر از کنگره کاخ شهان دارد لفظ

مجله یغها دکتر کاسمی در دو سه بیت اخیر به انصاف داوری کرده و حقاً قصیده‌ای
عالی است. اگر شاعری با این روال قصیده‌ای بگوید در موضوعی خاص (مثلًا تخت جمشید
چهل ستون و ...) و با این خوبی از کار درآید مجله یغما هدیدای نقابل (یک هزار تومان)
تقدیم خواهد داشت.

دکتر غلامعلی رعدى آذرشى

شعر معاصر ایران

-۶-

از این گذشته قصیده ادیبالممالک فراهانی در حادثه شکستن دست بهار (که وصفش در شماره پیش گذشت) و چکامه سرائی و اظهار تأسف چند شاعر دیگر در این خصوص به پیروی از ادیبالممالک ، از آنجلمه قصیده میرزا نصراللهخان صبوری که چند بیت آن ذیلاً نقل میشود :

پیاغ صفحه ، گلستان ولله زار آورد
بخست دستی کز خامه نو بهار آورد
درخت طوبی زاوراق و شاخصار آورد
و کیل مجلس شورای ملی از در طوس
که طوس و مجلس از رایش افتخار آورد
سپهر دست ترا چندی ار ، ز کار انداخت
دو باره دست یداللهیش بکار آورد
و قصیده هجد الاسلام کرمانی شامل ایاتی مانند ایات زیرین :

هزار شکر پس ازدی جهان بهار آورد
که آب رقتة گل را بجویبار آورد
خزان نمود و بما حال احتضار آورد
بهار فضلی ما را حوادث ایام
شکست دست و فکنش زپای وزار آورد ..

حقیقت دیگری را (با صرف نظر از اینکه آن قصائد از لحاظ هنری همسنگ و همقدار نیستند و منظور ما نیز در اینجا سنجش ارزش ادبی آنها نیست) باز گوییکند: در آن زمان - که مسلمان مانند هر زمان دیگر عرصه خود نمایی بعضی از فضائل و ردائل اخلاقی بود - هنوز سرآمدی بحق در سخنوری و کارآمدی در پنهان سیاست چنان منزلت و قدر و قیمتی داشت که بخودی خود موجب تکریم و احترام و تجلیل و نسبت به مردم سخنور و سیاست پیشه حق گو (و یا لااقل حق بجانب) میشد، و تحمل شدائیدی در این راه از قبیل تبعید و توقيف و نظائر آنها با وجود بهرهمندی هنرمند از تشویق و حق شناسی مردم و روشنفکران بوسائل مختلف (مانند انتخاب مکرر بهار از خراسان بنمایندگی با وجود مخالفت‌های شدیدی که از اطراف و جوانب با او میشد) وبالآخره یک سانحه اتفاقی مانند شکستن دست یک شاعر موجه در یک سفر ضمن همکامی با چند نفر که بدرستی معلوم نبود آیا منظور همه آنها از مهاجرت - مثل بهار و چند تن دیگر - واقعاً خدمت بکشور است یا پیش بردن مقاصدی دیگر ، یک واقعه تاریخی در کارنامه حیات اجتماعی کشور بشمارمی آمد و شاید بیشتر بهمین علت اجتماعی موضوع بحث محاذل و مجالس میشد . من دوره‌های روزنامه‌های آن زمان را در اختیار ندارم ولی باحتمال قوى همین خبر شکستن دست بهار با آب و تاب و ابراز تأثر در اکثر جراید آن

روز و حتی شاید در جرائدی که از لحظه مشرب سیاسی هواخواه بهار نبوده‌اند درج شده و اگر هم درج نشده یا با خصار چاپ شده لااقل تحت الشعاع اخبار مبتذل دیگری قرار نگرفته است (فرضًا مانند اخبار و عکس و تفصیلات گشایش فلان جوچه کبابی، یا بازدید فلان مدیر کل از فلان فروشگاه درجه سوم، یا وضع استراحت و هوای خوری و چپق کشی فلان خادم ملک و ملت در یکی از خانه‌های بسیار محقر (!) و اجاره‌ای کناره در یا چه خزر (به بخشید دریای خزر) درحال لذت بردن از آخرین رومان پلیسی تألف تازه بدوزان رسیده‌ترین نویسنده‌گان پیشتر رومانهای جنائی در یکی از دورافتاده‌ترین کشورهای عقب مانده جهان (!) ومثلا در کشوری که بقول ظریفی، با بوق و کرنا خبر فرستادن چند سفینه فضایی را بکره ماه با کناف دنیا فرستاد ولی خبر نویسان جرااید و گویندگان رادیوها و تلویزیونها ایش از فرط کوتاه نظری و بعض وحدت و حق کشی خبر جشن نصب تاکسی مترا در چند تاکسی شکسته تهران و نطق غرور آمیز بعضی از رجال آینده نگر و چاره‌گر و بلند پرواز و بصیر و خبیر و همه چیز خوان وهمه چیزدان مارا در باره اهمیت اقتصادی و اجتماعی و روانی و درمانی نصب چنان تاکسی متزهایی در چنان تاکسی‌ها در هیچ‌کدام از جرائد مادی و مزدور مغرب زمین منتشر و منعکس نگردند - تاکور شود هر آنکه نتواند دید ! در صورتی که اگر امروز سخنواری اصیل یا هنرمندی بلند پایه (البته منظور هنرمندان و سخنواران وارداتی نیستند) در اوضاع و احوالی کما بیش شبیه با نژه گفته شد آسیبی بدنی یا چشم زخمی اجتماعی بییند یا حتی جان بجان آفرین تسلیم کند یا اصلاح‌هنر دوستان و هنرمندان - تا چه رسد به مدعیان هنر دوستی و هنرمندی - نامی از او و بخاطر هنر او، نمی‌برند و یا اگر ببرند بیشتر بملحوظه اوضاع و احوال و نفع و ضررهای مسلم یا محتمل است . البته گاهی هنگام وفات این قبیل اشخاص مانند اکثر در گذشتگان خصوصاً اگر بازماندگان یا آشنايان با نفوذی داشته باشند ممکن است اعلانات گوناگون ترحیم و تسلیت و امضاهای آشنا یا نا آشنا چند ستون از روزنامه‌هارا (با پرداخت مبالغ زیادی با بتقیمت اعلان) پر کند، و شاید روزنامه‌های ما اذاین حیث «در کوردهای جهانی را شکسته باشند؛ اما با مختصر تأملی معلوم می‌شود که برگزاری اینگونه مجالس ترحیم و تذکر مخصوصاً آگهی‌های تبلیغاتی مربوط با آنها (که مسلمان از طرف بعضی از جرائد بوسائل مستقیم وغیر مستقیم ترویج و تشویق می‌شود) بیشتر جنبه خودنمایی یا اظهار وجود و یا مجامله و خوشامدگوئی نسبت به چند تن از ارباب نفوذ و صاحبان مقامات و مشاغل مهمی دارد که امضاء و عنوان خود را بمناسبت یا بمناسبت پای اغلب اعلانات ترحیم می‌گذارند و بمنظور دوست یا بی‌یارقا بست و همچشمی با یکدیگر مخصوصاً از حیث تقدیم و تأخیر درج امضاء و عنوان در اعلان، فیض تسلیت‌های بیدریغ خود را مانند حلواهی رغائب نصیب هر خانواده داغدیده‌ای می‌کنند و البته در این داد و ستد اجتماعی کاری بکارهای مند خرقه تهی کرده (و چه بسا تهیdest و تندکدست و ملول و مکدر از جهان و از ناسی‌های نزدیکان و دوران رفته) ندارند . ناگفته نماند که در این خشکسال انحطاط اخلاقی این مقدار قدردانی آمیخته به تطاہر و ریاهم مغتنم است و هنوز جای شکر باقی است .

* * *

پیش از آنکه تهدید اشغال تهران از طرف سربازان روسیه تزاری و احتمال آمدن آنها پیاپی خفت از قزوین و علل دیگر واقعه مهاجرت را پیش بیاورد بهار در روز نامه نوی بهار

مقالاتی تند بمنظور انتقاد از رفتار روسها در ایران نوشت . از آنجمله بود مقاله‌ای بعنوان «دشمن حمله کرد» . بدین‌سبب «پس از بازگشتش از قم حکومت وقت وی را با دست‌شکسته بخراسان و از آنجا به شهر بجنورد تبعید کرد» .^۱

بهار در انتخابات دوره چهارم مجلس شورای ملی از همان شهر بنمایندگی انتخاب شد و بهتران برگشت و روزنامه نو بهار را که جنبه سیاسی و ادبی داشت از نو در تهران منتشر ساخت .

وی در یازدهم دی ماه ۱۲۹۴ خ (مطابق غرہ ربیع الاول ۱۳۳۴ ق) انجمنی مرکب از جوانانی مستعد و دانشمند و پرشور که اهل ذوق و ادب و شاعر یا نویسنده و بعضی از آنها آشناییک یا چند زبان خارجی (فرانسه- روسی- آلمانی- انگلیسی- ترکی عثمانی و غیره) بودند و همگی نیت خدمتی بی‌مزد و مدت به ادب و شعر فارسی داشتند تشکیل داد . اشخاصی که ذیلاً بر ترتیب حروف الفباء نام می‌برم (و تا آنجا که تو افسته‌ام کسب اطلاع کنم توضیحاتی نیز در خصوص وضع تحصیلی و اجتماعی و سوابق آنان در آن زمان میدهم) از اعضاء آن انجمن بوده‌اند^۲ .

۱ - اقبال آشتیانی* (عباس) فارغ‌التحصیل دبیرستان‌دار الفنون (امیر کبیر کنوی) و دبیر آن دبیرستان - نویسنده و مورخ .

۲ - الفت ابراهیم شاعر .

۳ - بزرگ‌نیا (صدرالتجار) شاعر و از معارف خراسان .

۴ - بهار* (محمد تقی ملک‌الشعراء) نماینده خراسان در مجلس شورای ملی - مدیر روزنامه نو بهار - شاعر و نویسنده .

۵ - تیمور تاش عبد‌الحسین خان ، فارغ‌التحصیل از دانشکده نظامی روسیه- نویسنده و مترجم - نماینده خراسان در مجلس شوری .

۶ - حسابی نویسنده، شاگرد یا فارغ‌التحصیل مدرسه علوم سیاسی که گویادر آن زمان برنامه‌ای در حدود دبیرستان داشت ولی معلومات اکثر فارغ‌التحصیلان آن مخصوصاً در زبان و ادبیات فارسی و خارجی از معلومات اغلب لیسانسیه‌های امردوzy، بیشتر بود .

۱ - این عبارت عیناً از مقدمه دیوان مرحوم بهار نقل شده است . غ . رعدی .
۲ - از دو دوست بزرگوار (آقای سید رضا هنری قاضی عالی‌مقام و بازنده و آقای بحیی ریحان شاعر و نویسنده پاکدل معاصر که هر دو در جوانی از اعضاء انجمن دانشکده بوده‌اند و قسمتی از اطلاعات مندرج در این شماره در باره اعضاء دانشکده مستفاد از اظهارات ایشان است) سپاسگزارم . با این وصف چون میدانم که هنوز اطلاعات من در باره اعضاء انجمن دانشکده کامل نیست هر گونه توضیحی، که بمنظور تکمیل یا تصحیح آنها از طرف آقایان مذکور یا سایر ارباب اطلاع بررسد موجب امتنان خواهد بود .

*** - در این فهرست مقابل اسامی افرادی که در گذشته‌اند و من از وفات آنها اطلاع دارم علامت * گذاشته شده است .**

بنی آدم (حسنعلی - شریف‌السلطنه) شاگرد مدرسه علوم سیاسی.

خامنه‌ای * (جعفر) از بازدگانان تبریز - شاعر - آشنا به زبان و ادبیات روسی . دبیده‌بان (عبدالله) شاگرد مدرسه علوم سیاسی - (گویا بعداً با مریکا دقتند و فعلاً بکار های کشاوری مشغولند).

شریف (علی‌اصغر) فارغ‌التحصیل مدرسه علوم سیاسی . (بعدها مستشار دیوان کشور شدند و حالا بازنشسته شده)

صبا * (علیرضا) کارمند دولت - شاعر.

کمالی * (حیدرعلی) از مردم اصفهان - بازدگان - شاعر.

مقبول (احمد رخshan) فارغ‌التحصیل مدرسه علوم سیاسی . (دوره سوم وزارت رسید).

* * *

این انجمن در اوائل سال ۱۳۳۵ ق (پائیز ۱۲۹۵ خ) نام **دانشکده** بخود گرفت و پس از یکسال و اندی (در اردی‌بهشت ۱۲۹۷ خ مطابق قسمتی از رمضان و قسمتی از شعبان ۱۳۳۶ ق) با نداشتن وسائل و اسباب مادی کافی ماهنامه‌ای که ناشر افکار و آثار و ترجمه‌های اعضاء انجمن بود بهمان نام **دانشکده** و بمديریت ملک‌الشعراء بهار در تهران منتشر ساخت از مجله **دانشکده** جمعاً ۹۳ شماره از اردی‌بهشت ۱۲۹۷ تا اردی‌بهشت ۱۲۹۸ خ - در چاپخانه تهران طبع شده است .

ماهنامه **دانشکده** بعد از مجله **بهار** که بسپرستی مرحوم یوسف اعتمادی (اعتماد الملک) پدر شاعره نامی شادروان پروین اعتمادی در تهران بچاپ میرسید مهم‌ترین مجله ادبی به زبان پارسی در اوائل مشروطیت بود و هنگامی که ملک‌الشعراء بهار شروع بنشر **دانشکده** کرد دوران عمر دوره‌اول مجله **بهار** اعتماد الملک پایان گرفته بوده است .

ملک‌الشعراء در همین باب و در سرمهالهای که تحت عنوان **یکسال** تمام در شماره ۱۲۵ مجله **دانشکده** مورخ اول اردی‌بهشت ۱۲۹۸ نگاشته می‌گوید :

« دوازدهمین شماره مجله **دانشکده** منتشر شد . نتیجه فکر و مساعی جوانان ادیب و نو خاستگان عالم ادب با بی‌اسبابی تمام و نداشتن مجال و اشتغال به تحصیلات و امتحان‌های سالیانه ، باز با بهترین طرز و جدی‌ترین اسلوبی در نمرات دوازده گانه مجله منعکس و بار بار ذوق اهداء گردید مجله **دانشکده** دومین مجله ادبی است که با یک روح جوان و با رنگ و بوی ادبیات جدیده در عالم ادبیات جلوه گر شده است .

۱ - مجله بهار دو دوره است : دوره اول از ربیع‌الثانی ۱۳۲۸ تا ۲۵ ذی‌قعده ۱۳۲۹ (از اواخر اسفند ۱۲۸۸ و قسمتی از فروردین ۱۲۸۹ تا اواخر مهر ۱۲۹۰ خ .) که در مدت ۱۹ ماه دوازده شماره منتشر شد . دوره دوم پس از ده سال ، از شعبان ۱۳۳۹ (اواخر اسفند ۱۲۹۹ و قسمتی از فروردین ۱۳۰۰ خورشیدی) در مدت یکسال مرتباً ۱۳ شماره انتشار یافت . (نقل به معنی از تاریخ جراید و مجلات ایران) - اعتماد الملک مدیر و نویسنده مجله **بهار** شب یکشنبه ۱۲ دی‌ماه ۱۳۱۶ شمسی وفات یافت . (نقل از یادداشت‌های مرحوم قزوینی در مجله **یادگار**) **مجله‌یغما** .

مجله ما در عالم فضیلت تقدم مرهون مجله بهار اثر فاضل داشتمند اعتقاد
الملک است که گذشته از متفرد بودن مجله مزبور در محیط تقدم، یک دریچه
مخصوصی را از بوستان ادبیات جدیده بروی عالم ایرانیت گشوده و مثل هر گل
نورسی که قبل از فصل بهار بشکفت فقط خبر روح بخشی از وصول فروردین داده و
خود بزودی محو گردیده، ولی اثری در گلکشت حقیقی ادبیات با تقدیر بشارتش
باقی ماند.

مجله بهار پیشahnگ گلهای ادبی ما بوده، وما نیز در همان محیط سرد و
درپایان همان زمستان بی‌اسپای بی، خبر دمیدن یک نوبهار پر گل تری را در ادبیات
آینده ایران داده... و امیدواریم این ثبات و امیدما درهای موقیت را رفته
رفته بروی ما گشاده.... و همانطور که مژده سپری شدن زمستان جمودت (کذا)
و خمودت (کذا) را بنوبه خود و به نیابت پیشقدمان متجدد خویش به هموطنان
داده ایم همانطور هم در وصول فروردین کمال و نوبهار جلال و جمال خود به نفسه
جشن گرفته و... عیدی تقدیر و تشویق را از قدردانان وطن دریافت داریم.
پیشقدم ما مجله بهار درپایان سال خود که متأسفانه پایان مساعی و نشاط او بود
نوشت: «بیک گل بهار نمی‌شود، ولی ما به هموطنان خود مژده میدهیم که بیک
گل می‌توان نزدیکی بهار را تعیین کرد...» (نقل عبارات ملک الشعرا بهار
در اینجا بیان می‌رسد).

* * *

نقل این چند جمله از سرمهقاله مرحوم بهار باین منظور نیست که از شیوه نگارش او
در آن زمان نمونه‌ای بنظر خوانندگان مجله یعنی بر سر واگرچنین قصیدی داشته باشند از این
است از همان مجله یا روزنامه نوبهار آن زمان مقالاتی از ملک الشعرا که در نوشتن آنها
خصوصاً از لحظه انتخاب کلمات و تنظیم عبارات دقیق‌تری پکاربرده است انتخاب واستخراج
شود و شاید در موقع خود اگر مناسبت مقام اقتضا کند که اشاره‌ای به مقالات بهار درخصوص شعر
 بشود قسمت‌هایی از آن نوع مقالات را در این شماره یا شماره‌های آینده نقل کنم. من در اینجا
از نقل عباراتی از مقاله یکسال تمام چند منظور دیگر دارم:

اولین منظورم یادآوری این نکته است که بتصدیق شادروان ملک الشعرا بهار مجله
بهار مرحوم یوسف اعتماد الملک علاوه بر فضیلت تقدم در تاریخ ادب معاصر ایران از
حیث تأثیر در اذهان جوانان و آشنا ساختن آنها به شاهکارهای ادبیات خارجی بوسیله
ترجمه‌های شیوا و رسار و بعلل دیگر که فعلاً مجال شرح آنها نیست مقام والاگی دارد. من
متأسفانه در این موقع که این یادداشت‌ها را با شتاب‌زدگی می‌نویسم دوره مجله بهار و حتی
یک شماره از آن را در اختیار ندارم و تنها چند صفحه از ترجمه‌های اعتماد الملک از آثار
متعدد نویسنده‌گان خارجی که در مجموعه منتخبات آثار (تألیف مرحوم محمد ضیاء هشت روی
بسال ۱۳۴۲ ق) نقل و درج شده است در دسترس می‌باشد ولی بخوبی بخاطر دارم که در
حدود چهل و چند سال پیش که هنگام تحصیل در بیرونیان محمدیه تبریز (دیرونیان فردوسی

امروز؟) بعضی از شماره‌های آن مجله کمیاب را در قرائت خانه تبریز^۱ میخواندم با آنکه در آن زمان از زبان و ادبیات فارسی و خارجی کمتر از حالت بهره داشتم و شرشیوا و فصیح و ساده را از نشر سست و بی‌مایه و نادرست بخوبی تشخیص نمیدارد قرائت مندرجات مجله بهار خصوصاً ترجمه‌های از شاهکارهای خارجی بقلم اعتماد الملک یکی از بزرگترین لذت‌های من بود زیرا گذشته از آنکه هر ورقی از آن ترجمه‌های من و بعضی از همدرسان و همسالان من را باشح

۱- مؤسس این قرائت خانه مرحوم محمدعلی تبریز (برادر شادروان علی‌محمد خان تبریز که در اوائل مشروطیت در کشمکش دو حزب دموکرات و اعتدالی کشته شد) کتابشناس مشهور و مؤلف کتاب دانشمندان آذربایجان بود که پیش از آنکه بنمایندگی مجلس شورای ملی و پس به شهرداری تبریز انتخاب شود چند سال ریاست اداره معارف و اوقاف (اداره فرهنگ بعدی مدیریت کل آموزش و مدیریت کل فرهنگ و هنر و اداره (کل؛ اوقاف فعلی) آذربایجان شرقی و غربی را بدغده داشت. مرحوم محمدعلی تبریز در تأسیس و توسعه قرائت خانه مذکور از مساعدت‌های مالی و فنی و معنوی جمعی از ادب‌دوستان و روشنفکران و دانشمندان آذربایجان از قبیل مرحوم اسماعیل امیر خیزی متخلص به هنر (مدیر دیبرستان محمدیه تبریز) که از احرار و اخیار و ادباء آن سرزمین بود و علاوه بر چند تألیف در باره ادبیات و تاریخ شعراء و غیره کتابی دارد بنام **قیام آذربایجان و ستارخان** که جلد دوم آن بسال ۱۳۳۹ خ در تهران چاپ شده، تعدادی از اشعار او در مجله ارمغان و سفینه جناب محمود فرج خراسانی بطبع رسیده است. امیر خیزی در فاصله ۱۳۱۲ و ۱۳۳۰ خ مدیر کل فرهنگ آذربایجان و رئیس دیبرستان امیر کبیر دارالفنون سابق شد و دوران بازنشستگی را با تنها عایدی یعنی نهضد و چند تومان حقوق تقاضع با تکددستی تمام در تهران پیاپیان رساند و دو سه سال پیش پس از قریب شصت سال خدمت بفرهنگ کشور در حالی که سنین عمرش به صد می‌رسید و درگیر و دار قرض و تهیه‌ستی به بستر بیماری افتاده بود در گذشت و مقداری از مخارج معالجه‌اش از فروش کتابخانه نفیس او به مجلس سنا تأمین شد و بمجرد فوتش طلبکاران در صدد برآمدند که خانواده او را از منزل کوچکی در خیابان امیریه سابق که در گرو انصاف آنان بود برآوردند و کوشش‌های فردی و جمعی چندتن از دوستان و ارادتمندان و هم‌زمان وهمکاران و شاگردان شاغل و غیر شاغل و دست‌اندرکار(!) یا یکار آن مرد آزاده و دانشمند و میهن‌پرست جهت پرداخت اصل و فرع وام او به رباخواران از محل اعتبارات بی‌حد و حساب متعدد و متنوع که در اختیار امناء دانش‌پرور و خادم نواز مملک و ملت و مبارزان با افراط و فساد است بجهائی نرسید و این واقعه مانند هزاران واقعه‌دیگر در کارنامه خدمت بدستگاه تعلیماتی کشور با خطوط ذرین ثبت شد!!). و مرحوم حاج حسین نججوانی باز رoshنفکر و کتاب دوست و کتابخوان و نیکوکار (بر عکس بعضی از کتاب‌بازان تاجر پیشه) و مرحوم ذکاء الدوله تبریزی (که نام و نام خانوادگیش بخطارم نیست و گویا مدتی سرپرست ... معارف آذربایجان بوده و در ازاء این خدمت نه تنها پولی نمیگرفته و بلکه از عواید خود کمک‌ها بفرهنگ تبریز میکرده است، و امثال آنها استفاده‌های شایان کرد و آن قرائت خانه بزودی دارای کتابخانه‌ای نسبت مهم شامل چند هزار جلد کتب اهدایی

نمونه هایی از آثار یکی از نویسندهای نامی مغرب زمین آشنا میگرد برای ما ها (که بای معلم انشاء واجد شرایط نداشتم و یا اگر داشتم بتفاوت سلیقه و مطابق ذوق و پسند شخصی خود گاهی ما را به مغلق نویسی و عبارت پردازی و بقول خودشان به اقتضای سبک و صاف الحضره یا دره نادری و زمانی به پیروی از شیوه چند نویسنده (مانند مرحوم تقی رفعت و همکاران و شاگردان او که در پاره ای از جراید آن روز آذر با یگان مانند روزنامه تجدید و آزادیستان که خود آنها هم در صدد تقلید ناقصی از نویسندهای مقلد و متجدد تر کیه آن زمان بودند) تشویق میگردند درسی و سرمشقی از آئین نگارش فارسی نیز میداد. ناتمام

→
نخبه و مفید (نه بنجل) و مجموعه هایی از جراید و مجلات آن زمان گردید . از همه روزنامه های مهم پایتخت یک شماره برای گان با آن مؤسسه می رسید . فعلاً نمی دانم آیا نام آن قرائت خانه چنانکه مرسوم زمان است تغییر یافته یا هنوز تصادفاً بنام مؤسس خود دائر است ولی شنیده ام که کتابخانه آن پس اختمان مفصل تر و جدیدتری افتتاح یافته است . در هر حال امیدوارم در حال حاضر توسعه ظاهری آن ازحيث بنا و عده اطاقها و کارمندان و غیره با افزایش نسبی عده کتب و عده خوانندگان و مراجعه کنندگان هماهنگ باشد . در فاصله سالهای ۱۳۰۰ و ۱۳۰۶ خ . آن کتابخانه شاید در حدود هشت هزار جلد کتاب چاپی و خطی داشت و دارای مکان بسیار محقق بود از توابع عمارت مخربه دبیرستان محمدیه تبریز و مکان مذکور جمعاً شامل یک مخزن و یک اطاق قرائت خانه بود دارای چند میز و صندلی ساده برای استفاده خوانندگان کتب و روزنامه ها . دستگاه اداری و فنی و مالی آن منحصر بوسیله یک کتابدار امین و علاقه مند و وظیفه شناس و زحمت کش بنام علی اصغر (یا علی اکبر) صمیمه اداره میشد که حقوق از حقوق و مزایای یک آموزگار تجاوز نمیگرد و او علاوه بر صاحب جمعی و کتابداری نظافت و آب پاشی کتابخانه و اطراف کتابخانه را هم با شوق کامل شخصاً انجام می داد . اطاق قرائت خانه که تقریباً چهل صندلی چوبی داشت از ساعت ۸ صبح تا ۸ بعدازظهر لحظه ای از مراجعین خالی نمی ماند و در ساعت آخر روز یعنی در فاصله ساعت ۵ و ۸ بعدازظهر بیش از نصف مراجعت کنندگان از داشن آموزان دبیرستان محمدیه بودند !

اقبال نیایی

مدرسه دارالفنون

۳

اکنون اشارتی دیگر به هشیاری و بیداری امیرکبیر و آگاهی او برآنچه در سراسر ایران میگذشت میکنم و بعد به بیان اصل موضوع میپردازم.

میدانیم در تمام مدتی که میان آزادیخواهان و درباریان مبارزات سخت و پیگیر در میان بود خفیه نویسان بسیار در همه محافل و انجمنها در کار بودند و آنچه را سران آزادیخواهان میگفتند و میکردند گزارش میدادند. همه مشروطه طلبان براین امر آگاه بودند. آنان که پروا میکردند مصلحت را جز در انجمنهایی که خالی از مردمان ریائی و خبرچینان دربار بود، سخن نمیگفتند اما پیشوايانی که از دشمنان آزادی بینناک نبودند به صراحت تمام از استبداد عینالدوله و درباریان دیگر به ذشته یاد میکردند. و در مجالس و محافلی که جاسوسان حاضر بودند زبان به انتقاد میگشودند. از جمله این کسان سید جلیل و دلیر بهبهانی بود. او عصر روز چهاردهم جمادی الثانی ۱۳۲۴ که برای بیدار کردن مردم و برانگیختن آن به مبارزه و مقاومت در برابر ستم و بیدادگری برنامبر شده بود چون از حضور خفیه نویسان آگاه شد خوشنش به جوش آمد و ضمن بسیار مطالب مهیج دیگر با لحن عتاب - آمیز گفت:

«.... آقاسید احمد پسر عمو، وقتی که در عتبات بود نقل کرد از امیر نظام اتابک مرحوم که خداش رحمت کند؛ حیف آن اسم و لقب که به دیگران داده‌اند. اینها کفش پای او حساب نمی‌شوند. باری، سیدعموزاده در سامره منزلش در بنده منزل بود. تعریف میکرد که یکی از آقازاده‌های تبریز در خیال مسافرت به وطن خویش بود، پول برای مخارج سفر نداشت. آمد نزد من پول معتقد‌باشمن قرض کرد و رفت. بعد از مدتی که دیدم پول را نفرستاد رفتم تبریز؛ آنچه کردم پول وصول نشد؛ به مسامحه و ممتازله می‌گذرانید. آخرش به انکار کشید. خداوندا چه بکنم؟ به کی در دل خود را اظهار نمایم؟ با امام جمعه که نمی‌شود طرف شد، عدليه و محکمه و حاکمه که به او اظهار و تظلم کنم نیست. دوستی داشتم، رفتم نزد او؛ مطلب را به او گفته از او استمداد کردم. گفت می‌رودی در فلان مکان و سه مرتبه به آواز بلند می‌گوئی: ای امیرکبیر، ای اتابک اعظم، به فریاد من برس. من گفتم: این امر بست محال؛ امیرکبیر در تهران، من در تبریز. دست من کوتاه و خرما بر نخیل. وانگهی طرف

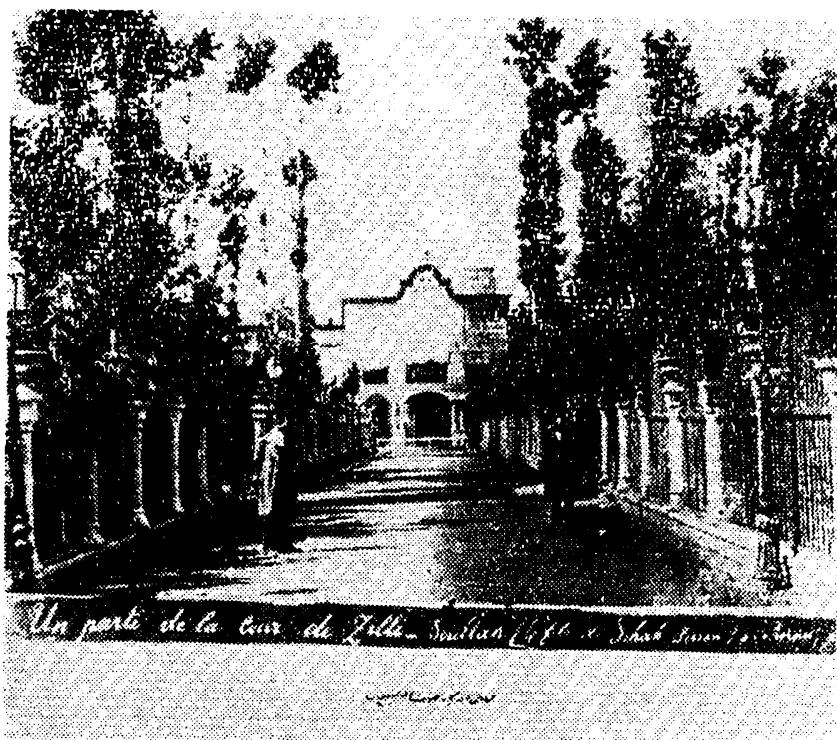
شدن من غریب باکسی که امروز رئیس این شهر است خارج از عقل است . دوست من گفت من آنچه شرط بлаг است با تو می گوییم جز این راهی برای وصول طلب خود نداری . لاعلاج و ناچار روزی به آن محل رفته دیدم تلی در آنجا واقع است و شخص آجیل فروشی طبق آجیل خود را آنجا گذارد و خود محض رفع خستگی آنجا خواهد بود . چون اورا در خواب پنداشتم سه مرتبه به آواز بلند گفتم : ای امیر کبیر ، ای اتابک اعظم ، به فریاد من برس و طلب مرا از این آقا وصول کن . اسم آقای مدیون را هم بردم . بعد دیدم اشخاصی که برای گردش و یکاری گردش می کنند دوست نفری آنجا جمیع شدند . محض اینکه کسی بر حال من مطلع نشد و نگوید این سید دیوانه است برخاسته به منزل خویش مراجعت نمودم . بعد از مدتی یعنی به قدری که چاپارتبریز برود به طهران و مراجعت کند ، یک روز آغاز شتاد عقب من رفتم نزد او . به التماس و اصرار گفت : نصف پول ترا نقد می دهم و نصف دیگر را شش ماه دیگر می دهم . گفتم : من حرفی ندارم ولی نمی توانم شش ماه در تبریز بمانم باید به طهران بروم . گفت حواله تاجر می دهم به فرجه ششم ماهه که در طهران پردازند . قبول کرده نصف پول را نقد و نصف دیگر را حواله طهران گرفته به طرف طهران حرکت کردم .

«روزی در کوچه‌ای از کوچه‌های طهران گردش می کردم کوکبه امیر نمودار شد . محض تماسای امیر گوشه‌ای ایستادم ، امیر اتابک رسید ، سلامی کرده جواب شنیدم . فرمود آقا سید احمد شما می باشید ؟ عرض کردم بله . فرمود : چرا راضی شدی که نصف پول را شش ماه دیگر بگیری ؟ می بایست تمام را نقد بگیری . گفتم : من از این پول مأیوس بودم . فرمود : بعد از آنکه مرا به فریادرسی طلب کردی و صد از دی ابتدا به فریادت می رسیدم . دیگر یأس و حرمان چه بوده ؟ خیلی تعجب کردم و اظهار تشکر و دعا گوئی نمودم . فرمود تعجب و تشکری ندارد ، تکلیف من دادرسی و رسیدگی به عرایض و اعانت مظلومین است . من به تکلیف خود عمل نمودم ، برکسی منت ندارم .

«باری حال و تفصیل خود را به یکی از دوستان خویش که اسمش میرهاشم آقا بود گفتم . جواب داد که در آن وقتی که فریاد کردی ای امیر به فریاد من برس و مقصد خود را گفتی کسی آنجا بودیانه ؟ گفتم یک نفر طبق دار آجیل فروش بود . در آنجا خواهد بود گفت همان شخص آجیل فروش خفیه نویس و راپرت نویس امیر بوده و حال بیچارگی ترا اطلاع داده است به امیر ۱»

پس از جلب موافقت شاه امیر کبیر در اوایل سال ۱۲۶۶ هجری میرزا رضا مهندس باشی ۲ را مأمور فرمود که در شمال شرقی ارک برای ایجاد دارالفنون نقشه ساختمان وسیعی طرح کند و پس از اینکه میرزا رضا این خدمت را انجام داد و امیر پسندید محمد تقی معمار باشی کار ساختن دارالفنون را آغاز نهاد و در نیمة اول سال بعد (۱۲۶۷) قسمت شرقی مدرسه ساخته و آماده شد .

در تمام مدتی که دارالفنون ساخته می شد امیر کبیر بهرام میرزا معز الدله (پسر دوم عباس میرزا نایب السلطنه و عم ارشد ناصرالدین شاه) حاکم تهران را مأمور نموده بود که با ۱ - تاریخ بیداری ایرانیان تأثیف ناظم الاسلام کرمانی . ۲ - میرزا رضا مهندس باشی یکی از پنج نفر محصل بود که به زمان فتحعلیشاه برای کسب دانش و هنر به لندن سفر کرده بودند .



مدرسهٔ دارالفنون

دقت بسیار در کار ساختمان نظرات کند که هم زود پیش برود و هم محکم ساخته شود. امیر کبیر پیش از پایان یافتن ساختمان در این اندیشه بود که معلمان لایقی برای تدریس در دارالفنون انتخاب کند و چون می‌دانست که دعوت کردن معلمان انگلیسی بر رقبتهای دیرین دودولت روس و انگلیس در ایران می‌افزاید و مایهٔ دردرس او خواهد شد تصمیم کرد بیشتر معلمان را از کشورهای بیطریف مانند اتریش و ایتالیا و آلمان و فرانسه بطلبید. این مرد بزرگ برای توسعه و عظمت دارالفنون نقشه‌های وسیع و سودمندی طرح کرده بود. چنانکه اندک‌اندک شاه را برای گشودن رشته‌های دواسازی و مهندسی و جراحی راضی کرد اما افسوس‌که هنوز نتیجهٔ اندیشه‌های بلند خویش را ندیده بود که کشته و راه ترقی و نیکبختی ایران و ایرانی بسته شد.

دارالفنون روز یکشنبه پنجم ربیع الاول سال ۱۲۶۸، سیزده روز پیش از کشته شدن امیر کبیر با حضور ناصرالدین شاه و هفت تن معلم اتریشی و چند نفر از معلمان ایرانی که تحصیلات عالی را در اروپا به پایان رسانده بودند، وحدت نفر شاگرد افتتاح یافت.^۲

معلمان اتریشی را مسیو جان داوودخان مترجم اول دولت ایران به دستور امیر کبیر به ایران آورده بود.

امیر کبیر در این دو نامه جان داوودخان را به استخدام معلمان اتریشی مأمور فرموده است:

۱- جمعه ۱۷ ربیع الاول سال ۱۲۶۸ در چهل و پنج سالگی . ۲- دارالفنون ایران بیست سال قبل از دارالفنون ژاپن و سه سال بعد از دارالفنون عثمانی افتتاح یافته است .

عالیجاه فطانت و ذکاوت همراه زبده‌المسيحین مسیو جان داود مترجم اول دولت علیه ایران را مرقوم می‌شود که چون برای مکتبخانه پادشاهی که در مقر خلافت با هر بینان شده است شش نفر معلم که کمال مهارت و وقوف داشته باشند از قرار تفصیل : معلم نظام پیاده یک نفر - معلم توپخانه یک نفر - معلم علم هندسه یک نفر - معلم علم معادن یک نفر - معلم حکمت (مراد طب است) و جراحی و تشریح یک نفر - معلم سواره نظام یک نفر، ضرور و در کار است لهذا آن عالیجاه از جانب شرافت جوانب اولیای دولت علیه مأمور و منحصر است که به مملکت نمسا و پروس رفته معلم‌های مزبور را از قرار تفصیل فوق تامد شش سال اجیر کرده با مخارج آمدن و رفتن قرارنامه نوشته به آنها داده هر قرار که عالیجاه به آنها بدهد در نزد اولیای دولت ابد مدت مقبول و ممضی است حر رفی شهر شوال ۱۲۶۶ - در ثانی مرقوم می‌شود که قرار معلمها و مخارج آمدن و رفتن آنها از قراری است که در نوشته جداگانه که به عهده آن عالیجاه مرقوم است قید و اشعار شده است آن عالیجاه موافق همان قید و اشعار خود را مأذون دانسته در انجام خدمت مرجعه اهتمام نمایند .

* * *

عالیجاه ذکاوت و فطانت همراه زبده‌المسيحین مسیو جان داود مترجم اول دولت علیه ایران را مرقوم می‌شود که از قراری که در نوشته علیحده به آن عالیجاه نوشته شده است شش نفر معلم با سر رشته صاحب وقوف برای مکتبخانه پادشاهی که در دارالخلافه تهران بناسده است ضرور و در کارست لهذا آن عالیجاه مأذون و منحصر است که به مملکت نمسا و پروس رفته شش نفر معلم ماهر بضموجب تفصیل علیحده برای مکتب پادشاهی تا مدت شش سال اجیر کرده تا مبلغ چهار هزار تومان برای مقرری آنها و برای هر یک از آنها بجهت مخارج آمدن و رفتن مبلغ چهارصد تومان قرار بدهند و نوشته دادوستد کنند از آن قرار دولت علیه ممضی و مقبول است . تحریر افی شوال ۱۲۶۶

معلمان اتریشی روز جمعه ۲۷ محرم ۱۲۶۸ وارد تهران شدند .

دکتر بولاک نوشته است: «عا در روز ۲۴ نوامبر ۱۸۵۱ وارد تهران شدیم . پذیرایی سردی ازما نمودند . احمدی با استقبال ما نیامد و اندکی بعد خبردار شدیم که در این میانه اوضاع تغییر یافته و چند روزی قبل از ورود ما در نتیجه توطئه‌های درباری و علی‌الخصوص توطئه مادرشاه که از دشمنان امیر نظام بود میرزا تقی خان مغضوب گردیده است .

همینکه امیر از ورود ما اطلاع حاصل نمود دو مین روزی بود که توقيف شده بود میرزا داود خان را که از اروپا مراجعت کرده بود احضار نمود و به او گفته بود این نمسای های بیچاره را من به ایران آوردہ ام اگر سرکار بودم اسباب آسایش خاطر آنها را فراهم می‌ساختم ولی حالا می‌ترسم به آنها خوش نگزدد، سعی کن کارشان رو براه شود .^۱

۱ - ولی میرزا آقا خان نوری صدراعظم جدید جان داور را احضار نمود و گفت این فرنگیها را راه بیند از بر گردند به مملکت خودشان و آنچه مخارج این کار باشد می‌دهیم لکن ناصرالدین شاه موافقت نکرد (خطابه تعییز از این کار باشد می‌دهیم) .

دکتر بولاک .

در چنین موقع نامساعدی بود که وارد ایران شدیم . امیر درست فهمیده بود که ما وظایف خود را نه بر طبق نظریات او و نه بدلخواه خودمان انجام دادن نخواهیم توانست .» میرزا آفاخان نوری بدین سبب به معلمانی که برای تدریس در دارالفنون به ایران آمده بودند اعتنا نکرد که به دوجهت با افتتاح دارالفنون سخت مخالف بود . نخست اینکه او به سبب دشمنی با امیر کبیر با همه نقشه‌هایی که آن بزرگ مرد برای ترقی و عظمت ایران طرح کرده وبعض آنها را بکار بسته بود مخالف بود، دو دیگر اینکه کلتل شیل وزیر مختار انگلیس به اصرار تمام وی را وسوسه می‌کرد که نیت شاه را از گشودن دارالفنون بگرداند زیرا امیر کبیر هیچ معلم انگلیسی را بکار نگرفته بود و شیل گلمحمد و معترض بود که چرا معلمان دارالفنون از انگلیسیان یا طرفداران سرسپرده به سیاست انگلیس برگزیده نشده‌اند .

ناصرالدین شاه با همه بی‌تجربه بگی به قته کریها و فسونسازیهای آنها اعتنا نکرد و چون خود اجازت استخدام معلمان اتریشی را داده بود و خلاف مصلحت می‌دانست که از گفته خود برگردد فرمان داد وسائل گشايش دارالفنون را فراهم آوردند .

معلمان اتریشی اینان بودند :

مسیو بارون کومونس معلم پیاده نظام :

بارون کومونس Cumones پس از مدتی کوتاه از آمدن به ایران پشیمان شد ، و در تعلیم شاگردان کوشش نمی‌کرد بدین سبب شاه پیش از پایان یافتن دوره خدمت او اجازه داد به اروپا بازگردد . تا زمانی که در ایران بود میرزا آفمازندرانی متترجم او بود . پس از رفتن کومونس کلتل متراتسوی ایتا لایی جانشین او شد . متراتسو با چند تن از صاحبمنصبان فراری به ایران آمده بودند . یعنی از مدتی وی را به تربیت افواج کماشتند .

چارنوتا معلم علم معدن :

چارنوتا Charnotta و زتی Zattie برازیر بیماری و با که در سال ۱۲۶۹ در تهران شیوع و شدت یافت در گذشتند . مترجم چارنوتا میرزا رضا کاشانی یکی دیگر از محصلانی بود که در زمان محمد شاه به اروپا رفته بودند . زتی که معلم هندسه بود کم به مدرسه می‌رفت و به جای او ملکم خان درس می‌کفت . پس از در گذشت زتی مسیو بهلر فرانسوی که از دیپلمهای مدرسه پولی‌تکنیک پاریس بود به ایران دعوت و جانشین او شد (۱۲۷۰ قمری) و عبدالرسول خان نبیره صدر اصفهانی که در شمار بهترین شاگردان مدرسه و از هرجهت متمتاز بود مترجمی او را بر عهده گرفت و چند جزو و کتاب را که زتی نوشته بود ترجمه کرد .

او گوست کرزیز معلم توپخانه :

کرشن یا کرزیز یا کرثیز برای معلمی توپخانه به خدمت گرفته شده بود اما چون تاریخ و جغرافیا و حساب و هندسه راهم به قدر کافی می‌دانست تدریس این مواد هم به او واگذار شد . وی طبق این تعهدنامه به خدمت دولت ایران درآمده بود :

«بنده در گاه لی و تنانت اول اعلیحضرت امپراتور اوستریا - او گوست کرثیز چون قرارنامه را قبول داشت که عالیجاه مسیو جان داود مترجم اول دولت علیه ایران به اسام دولت



مشارالیها از برای معلم توپخانه تصدیق نمود تعهد می کند که قراردادهای آتیه را بصدق تمام و دقت تمام مراعی خواهد داشت:

مادة اول - بنده به دولت علیه ایران مدت پنج سال بعقسم معلم توپخانه در مکتبخانه پادشاهی نظامی که در دارالخلافه باز شده است خدمت خواهم کرد و دردرس و یاددادن اشخاصی که امنای دولت علیه ایران به مکتبخانه مزبور تعیین خواهند نمود سعی تمام مرعی خواهم داشت.

مادة دویم - اگر اولیای دولت علیه ایران از او خواهش داشته باشد که به تعلیم لشکر منصوریه ایران پردازد و هم این را قبول داشته حسب الامر و خواهش امنای دولت علیه بعمل خواهد آورد.

مادة سیم - وقتی که بنده شکایتی داشته باشم راست بدراست و بدون واسطه دیگر به امنای دولت علیه ایران عرض نموده اجرا خواهم داشت.

ماده چهارم - نسبت به عادات و قواعد مملکت ایران به آنها دقت تمام کرده خلاف نخواهم کرد .

ماده پنجم - بعداز اتمام خدمت قرارداد شده که پنج سال باشد امنای دولت علیه ایران اختیاری تمام دارند که بنده را مبلغ دویست تومان رایج از برای خرج راه مراجعت کردن به وطن خود داده مناسب کنند یا اگر مناسب رای شریف شان باشد که او را در خدمت دارند او از این هم راضی باشد تجدید قرارنامه کرده در خدمت مزبوره نگاه بدارند .

تحریرا در دارالسلطنه وینا در روزی ام فیا بوس ۱۸۵۱ .

کرشن بعد از پایان یافتن مدت قرارداد سالی چند در ایران ماند و همچنان به معلمی مشغول بود .

نمیر و معلم سوار نظام :

نمیر Nemiro ازاقامت در ایران راضی بود و مانند کرشن پس از اتمام قرارداد مدتی در ایران ماند . او هم به شاگردان دارالفنون فنون نظامی می آموخت و هم به تربیت افواج اشتغال داشت . مترجم وی آندره خیاط اطربی شی بود که پیش از او به ایران آمده بود و خیاطی می کرد .

کوکاتی معلم دوازاسی :

دکتر پولاک طب و جراحی :

دکتر پولاک Polak به سبب کوششی که در پیشرفت شاگردان بکار می برد و حسن خلقش از همه همکاران خود معروف تر و محبوب تر شد . او با یاری چند تن از شاگردان خود کتابهای مفیدی تألیف کرد . مترجمش محمد حسین خان قاجار بود . دکتر پولاک پس از مرگ دکتر کلوکه فرانسوی حکیم باشی مخصوص رکاللو که در می خوارگی زیاد روی می کرد ، شبی که نیمه مست بود بجای عرق محلول ذرا دیج خورد و جان سپرد) جانشین او شدو شلیم نمسوی بجای او معلم طب و جراحی شد . دکتر پولاک پس از مراجعت به اروپا شرح سفرش را به ایران بزبان آلمانی چاپ کرد .

* * *

در روز افتتاح دارالفنون شاه پیش از رفتن به شکار به مدرسه آمد و میرزا محمد علیخان وزیر دول خارجه ^۱ که جشن بزرگی آراسته بود از او استقبال کرد ^۲ . میرزا محمد علیخان را می توان اول رئیس دارالفنون شمرد . علت اینکه دارالفنون را از آغاز تأسیس او زیر نظر گرفت این بود که چون معلمان مدرسه بیشتر خارجی بودند وزیر دول خارجه مدرسه را تابع وزارت خارجه می دانست و ریاست خود را بران تحمیل کرد . شاه هم چون هنوز کسی را به ریاست انتخاب نکرده بود چیزی نگفت . ولی ریاست او بیش از سی چهل روز دوام نیافت (بروز دوشنبه ۱۸ ربیع الثانی ۱۲۵۸ وفات یافت) .

۱- میرزا محمد علیخان شیرازی در زمان صدارت امیر کبیر نایب وزارت دول خارجه بود و صدر اعظم کارهای این اداره را اداره می کرد . در تاریخ ۱۹ رمضان ۱۲۶۷ ناصر الدین شاه میرزا محمد علیخان را وزیر مستقل وزارت دول خارجه کرد . اما وزارت او دیری نپائید و در ۱۸ ربیع الثانی ۱۲۶۸ درگذشت . ۲- نخستین درسی که داده شد اصول مشق پیاده نظام بود . این درس روز افتتاح در حضور مدعوین آغاز شد .

ترجمه احمد راد

انسان فرزانه‌تر از انسان‌هاست

ویل دوران مورخ مشهور امریکایی با جوانان سخن می‌گوید

در خطاب به شما نمی‌خواهم بخود قیافه مرد سفید مویی را بدهم که هاله‌ای از فرزانگی و تجریه سیمای او را فراگرفته است . مرا یکی از همدرسان خود بشمارید ، البته بسیار مسن‌تر ، ولی داشت پژوهی‌هستم که سعی دارم در هر روز نوی که خدا می‌آفریند ، داشت تازه‌ای بیندوزم . اگر گفتار من در مذاق شما بی‌مزه آید ، کمی از نمک خود در آن بیامیزید واز کوتاهی و نادسایی من در گذرید که دوران جوانی در هر حال به سفید مویان مدیون است .

تمدن‌روستی

سلامتی خود را حفظ کنید : این چیز بستگی نمی‌کند اگر همت کنید با عزم وارداده بدان توفیق خواهید یافت . به استثناء بیماریهای مادرزادی یا دوران کودکی ، همه اختلالات مزاجی دیگر نشانه آن است که از حیث اعمال بدنی مرتكب بی‌احتیاطی‌هایی شده‌اید که طبیعت برای ترمیم آن به زحمت افتاده .

ساختمان بدن ما از آن تشکیل شده که جذب می‌کنیم و با توجه به آن چه اجدادمان جذب کرده‌اند . و سوسه ظاهر آراسته غذا‌های بهشتی صورت کم خاصیت مهمانخانه‌ها پایی شما را نلغزاند که این غذا‌ها به همان نسبت که جیب شما را مبکت می‌کنند بدن شما را سنگین می‌سازند . یکی از اشتباهات اساسی زمان ما و کشور ما ، این است که با زندگی نشسته و بی حرکت کنونی به خوردن همان غذا‌هایی ادامه می‌دهیم که پشینیان ما برای تقویت عضلات و نیازمندی به کالوری فراوان مصرف می‌کردند . هم‌اکنون بیمارستان‌ها پراست از بیمارانی که اندوخته درونی‌شان را در نتیجه افزایش روز افزون واردات بر صادرات کاسته‌اند و به ضعف قوا و فقر صحی مبتلا شده‌اند .

و بدم ، ورزش کنید ! نقش معمولی فکر راهنمایی عمل است ، نه آن که جانشین آن شود و عمل را فدای فکر سازیم بی‌آن که عمل را با فکر متعادل سازیم این یک سریز کرده به هدر می‌رود و چه بسا عدم تعادل میان آن دو غولی ابله بسازد یامنتری گران برپایه‌هایی لرزان . خود را به ریاضت بدنی ملزم سازید و سعی کنید لااقل شب‌نروزی یک ساعت به ورزش پردازید .

غربیزه جنسی

در انسان ، درست پس از نیازمندی خوراک ، مسئله غربیزه جنسی خود نمایی می‌کند . طبیعت ، برای بقاء حیات نوع انسانی ، به زن جاذبه زیبایی داده و به مرد استعداد پول یابی . زن بطوری احساسات مرد را تحریک می‌کند و او را فریفته و شیفتنه خود می‌سازد که گاه باشد جان خود را در این راه فدا کند . این شیفتگی آتشی است که رگ و ریشه‌آدمی را

می‌سوزاند و شخصیت او را تباہ می‌سازد ، در صورتی که در این غریزه‌ها باید مانند غریزه دیگر اعتدال مراعات شود ، امیال باید هم آهنگ و بشرطی قاعده و نظم صحیحی بروز و ظهور کنند . اجداد ما تحریک این حس را ناپسند می‌شمردند چه می‌دانستند خود به اندازه کافی تندوتیز است و نیازمند به محرك و مشوق اضافی نیست . بر عکس امروز وسائل تحریک و اغوای جوانان را به هزار شکل ورنگ فراهم آورده‌اند و آتش هوی و هوش خرد و کلان را تاحد انفجار تیزتر می‌کنند .

به غریزه جنسی آنچنان اهمیت اغراق‌آمیز داده‌اند که ذکر و فکر همگی را به آن مشغول داشته‌اند و گفتگو از آن نقل هر محقق و مجلس شده . کار بدانجا رسیده که برای مشروع جلوه دادن این بی‌بندوباریها نظریه‌ای اختراع کرده‌اند که منع ونهی زشت ترین مظاهر آن راهم ناروا می‌شمارند و هر گونه تبهکاری را جایز و بجامی‌دانند . غافل از آن که ذیر فرمان آوردن هر غریزه پایه و اساس هر تمدنیست .

همش

منش تقریباً بهمان اندازه سلامت و تندرستی مهم است . شریفترین وظیفه تعلیم و آموختش تبدیل شخصیت‌های خام است به آن چنان انسانی که خود را در اجتماع مسئول داند ، یعنی بر حسب تعریفی که روزی زنم بیان می‌کرد ، به فردی مبدل شود که پیوسته متوجه جای دیگری باشد .

هر گز از کسی بدگویی نکنید ، زبان بدگوئی از همکان و بدخواهی برای دیگران دیر یازود به بدخواه باز خواهد گشت و کمتر احتمال می‌رود کسی که زبانی بدگو و دلی بدخواه دارد در زندگی پیشرفت کند و در کارها توفیق یابد . بدگویی برای نمایاندن ارزش خود وسیله ناجوانمردانه‌ایست . اگر شما نمی‌توانید سخن تشویق‌آمیز یا نشاط‌انگیز بگوئید چه بهتر که زبان بیندید و هیچ نگوئید . غالباً سفارش می‌شود فلان کار را نکنید که زیان بخش است و بهر حال با هیچ نگفتن همواره عاقل و فرزانه بماند .

مذهب

اگر شما با علوم آشنا شده باشید برای درک رموز مذهب با اشکالاتی رو برو خواهید شد (این اشکالات شما را از راه بدرفتار که از خدا رو برگردانید و بزرگترین تکیه‌گاه دوران زندگی را از دست بدهید) لااقل خواهید توانست مانند ولتر (فیلسوف فرانسوی) بیندیشید که هماهنگی و نظام دستگاه‌های فلکی دلیل روشنی است بروجود شاعری حکیم در جهان آفرینش .

ما در این جهان بیکران هستی آن چنان خرد و ناچیز هستیم که به هیچ‌چه شایستگی درک عالم را نداریم و کمتر از آنیم که بتوانیم چگونگی آن را بیان کنیم و به اسرار آن پی‌بریم . اندیشه خردی و ناچیزی انسان پاسکال (فیلسوف و ریاضی‌دان فرانسوی) را میان عظمت کل و تفصیل و پیچیدگی اجزاء چنان حیران و وحشت‌زده‌می‌کرده که بر خودمی‌لرزید . او می‌نویسد : «سکوت جاویدان این فضاهای بیکران برای من دهشت افزا و وحشت زاست » .

چشم دل بازکن و به دقت براین جهان پهناور بنگر ، پهناوری بی‌پایان ، جورا جوری بیشمار و لطافت و زیبایی غیر قابل بیان عالم را با دیده عبرت تماشا کن .

اقتصاد

زندگی مادی خود را برپایه‌های اقتصادی محکمی بناسازید ، اما بپرهیزید از این که همه فعالیت خود را صرف پول درآوردن بکنید ، خود را در دام جمع‌پول نیندازید . زیرا هم آن است که عطش پول ، مانند غریزه جنسی ، به تب نابود کننده‌ای تبدیل شود . لذت‌زرا ندوزی را نمی‌توان حز به جنون تعبیر کرد . پول هرگز موجب سعادت پایدارانخواهد بود . اگر وقتی به مدیری مؤسسه‌ای انتخاب شدید ، با خود بگوئید که به وضع حال و سرنوشت کارکنان اندیشیدن مهمتر از افزودن صفری بر رقم درآمد است . به هر کارمند و کارگر به نسبت سهمی که در تهیه محصل آن مؤسسه دارد کمک کنید .

هوشمندی

مردم زمان ما برای هوشمندی اهمیت بسیاری قائلند و بس‌اندک بهمنش اهمیت می‌دهند ما دستگاه فکری را پاک و منزه ساخته‌ایم ولی حسن‌انضباط شخصی را بحال خود گذاشته‌ایم که ضعیف و ناتوان شود . ما در تجدد مایبی به‌اغراق گراییدیم ، چه در زمینه فکر و چه در تحقیقات مادی در اظهار نظرهای غریب و عجیب ابتکار به خرج دادن البته آساتر از رعایت نظم فکری و حفظ اعتدال است . عادات ، قراردادها و عقاید بشریت ثمرة قرنها تجریبه و آزمایش است . مشکل است قبول کردمدت دوره زندگی فردی - هر اندازه هوشمند باشد . کفايت کند که در عمق فکری تا آنجا پیش روید که بتواند در سنن کهن داوری صحیح کند و مجاز باشد با نوآوری خود همه گذشته‌ها را باطل و بی‌ارج شارد .

درست است که انسان عاقلتر از انسان‌هاست در صورتی که بطور انقدر در نظر گرفته شود . ولی باید توجه داشت که فرد انسان از انسانیت ، و مجموع انسان‌ها که در میان آنان انسان‌ها هوشمند همیشه بوده و خواهد بود ، عاقلتر نیست . مردمی با فکرهای سطحی هستند که بهوش و فهم خود مغروف می‌شوند و بمحاجبا به گذشته‌ها می‌تازند ، اینان جزء را می‌بینند و از کل بی‌خبرند ، خود انسان را می‌شناسند و از کل انسان خبر ندارند . فروتنی مایه افزایش‌دانائیست . همچنان که شرم زیور زیبائی است .

میراثی در حال گسترش

علم ، فن ، اخلاق ، آداب معاشرت ، سیاست ، ادبیات ، فلسفه و هنر ، باهمه متفرق اثاثان در زمینه‌های مختلف ، تماماً میراث شما را تشکیل می‌دهند . این میراثیست که در طول قرنها به نسبت غیرقابل تصوری بسط و توسعه یافته و شما هرگز نخواهید توانست که این ثروت پایان ناپذیر را به مصرف بررسانید . سعی کنید ساغر لبریز زندگی را تا ته بنوشید . در ابتلاءات طبیعی و شکستهای زندگی خود را نبازید و پای مقاومتتان نلرزد . خداوند را در مقابل نعمت وجود سپاسگزار باشید .

در برابر این همه زیبائیها ، فرزانگی‌ها ، قدرت کار و کوشش و مهر و محبت خاضع بودم پیوسته آفریننده این نعمتها را شکر گزاری کنید .

بعضی از اشتباهات در تاریخ برآون

- ۳ -

۱۲- ج ۴، ص ۳۰۴ (ترجمه : ص ۲۱۴) ، بیت ۷۹- ترجمه صحیح نیست :

چرا ندیده باو صد هزار جان قربان چرا ندیده باو صد هزار دل مفتون

« Why should we not see a hundred thousand souls His sacrifices why
Should we not see a hundred thousand hearts bewitched by Him ? »

فارسی : چرا نباید ما صدهزار جان را قربانش به بینیم ؟ چرا نباید ما صد هزار دل را

مفتونش به بینیم ؟

ظاهرآ برآون سیاق سخن را چنین در نظر گرفته : ما چرا صد هزار جان را قربانش
ندیده ایم و ما چرا صد هزار دل را مفتوش ندیده ایم ؟ ولی درواقع باید شعر چنین خوانده شود :

چرا ، ندیده ، باوصدهزار جان قربان چرا ، ندیده ، باوصدهزار دل مفتون
و نوش چنین باشد : چرا ، با وجود ندیدن ، صدهزار جان باو قربان است و همچنین

چرا با وصف ندیدن صد هزار دل باو مفتون است ؟

این بیت در مدح بهاءالله است . خواندگان ارجمند باید بفرق میان هر دو تعبیر

توجه فرمایند . واينک ترجمه صحیح انگلیسي :

Why, without seeing Him, a hundred thousand souls (are) His sacrifices
Why, without seeing Him, a hundred thousand hearts (are) bewitched by Him ?

۱۳- ج ۴، ص ۳۳۳- در بیت زیر ترکیب داور سخندان را در انگلیسی درست تعبیر

نکرده :

« بردار سخندان این نکته است پنهان کاندیشه پریشان نبود بنظم مایل ،

« From the arbiter of eloquence this Point is hidden, that a distracted
mind is not disposed to verse. »

درشعر داور سخندان است ، نه داور سخندايی ، يعني مرکب توصیفی است ، نه مرکب
اضافی ، پس میباید ترجمه اش the arbiter of justice باشد ، نه the arbiter of eloquence

علاوه ترجمه ، نگارنده را درقرائت این بیت نیز نظر است . بعقیده بنده در مصراج

نخستین باید نیست بجای ، است ، باشد ، یعنی : بردار سخندان این نکته نیست پنهان .

راجع بممدوح گفتن که چنین و چنان نکته ای بر او پنهان است منافی آداب مدیحه گویی
میباشد ، بویژه که شاعر ممدوح را ، سخندان ، گفته و آن نکته با سخنوری بستگی داشته باشد .

آن بامس (هدنوشة)

محمد صادق صفوی

۱۴- ج، ۴، ص ۲۳۸ - منظومه شش مصراعی مشهور وحشی را مربع نوشته است. چون این قسم نظم از محدثات متأخرین است در کتب قدیم ذکری و نامی از آن نیست. پس باید نامی نو برایش تصویب یابد، نهاینکه نام یکی از اقسام قدیم نظم برآن تحمیل کرده شود که این اخیر طبعاً هم غلط خواهد بود وهم موجب اشتباه و سوءتفاهم . مثلاً این منظومه وحشی را هرچه خواهیم نام نهیم ، ولی باید آنرا مربع بگوییم ، زیرا مربع قسم نظمی است کهن با نظام مخصوص و معین قوافی که در مطالع چنین است :

J – J – J – J ، و در غیر مطالع چنین : ب – ب – J ; در حالیکه نظم شش مصراعی وحشی قوافی را براین نمط دارد ، هم در مطالع وهم در غیر مطالع : J – J – J – J – ب . استاد فقید ملک الشعرا بهار این قسم جدید را مربع ترکیب فرمودند والحق که راه تحقیق پیمودند (سبک‌شناسی ، ج ۳ ، ص ۳۱۷) .

۱۵- ج، ۴، ص ۲۳۹ (ترجمه: ص ۲۴۰) - در بند پنجم وحشی ردیف هر چهار مصراع ابتدائی را باشیم نوشته، بجای باشم، و ترجمه را نیز بصیغه متکلم مع النیر آورده: چون چنین است پی کار دگر باشیم به مرغ خوش نفمه گلزار دگر باشیم به عندلیب گل رخسار دگر باشیم به چند روزی پی دلدار دگر باشیم به پیداست که این تغییر وزن را از پایه درستی انداخته است . (نیز رجوع فرمایید بمادة یک در صدر همین مقاله : ناتوانانه براون بر فرق کردن میان یک و دو ساکن)

۱۶- ج، ۴، ص ۲۳۹ - در بند دوم وحشی مصراع سوم را مغلوط نوشته و ترجمه را نیز غلط کرده است : « دین و دل باخته ویرانه روئی بودم »

We had staked Faith and heart on one of dissolute countenance.

همزه مكسور اضافی که فوق کلمه باخته جا دارد از خود براون است . اغتشاش وزن و فساد معنی باندازه ای که هست خود پیداست . عاشقان روی ملعشو قان را گلشن گویند نه ویرانه . گویا مصراع صحیح چنین باشد :

دین و دل باخته ، دیوانه رویی بودم

Having lost Faith and heart, we were mad after a face .

۱۷- ج، ۴، ص ۲۴۸ - قطعه ای از عرفی نقل کرده که در آن شاعر از بیمار پرسان دغل شکایت میکند . بیتی را از زبان عرفی چنین می آورد :

« یکی بچرب زبانی سخن طراز شود

که ای وفات تو تاریخ انقلاب خبر »

گرچه براون کلمه « تاریخ » را بی کسره اضافه نوشته است (که علتش بعد ازین مرقوم خواهد شد) ولی چون در ترجمه قابل باین کسره شده است ترجمه غلط نیست:

Another , adorning his speech with soft words says, 'O thou whose death is the date of the revolution of the news !

(فارسی : دیگری ، سخنانش را با کلمات نرم پیرایه داده، میگوید : ای تو که مرگت

روزانقلاب خبر است. ولی پاورقی که راجع باین بیت نگاشته از صواب بدور است. می گوید: «من فکر میکنم کلمات، انقلاب خبر، باید ماده تاریخ شمرده شود که سال ۹۸۶/۱۵۷۷-۹ را می رساند. در آن صورت این دنچوری نمیتواند چنانکه شبی گوید... بیماری اخیر عرفی باشد، زیرا عرفی تاسال ۱ - ۹۹۹/۱۵۹۰ شمرده است.

اگر چنانکه براون پنداشته، انقلاب خبر، ماده تاریخ می بود، بیت عرفی ای وفات ترا می داشت بجای ای وفات تو، یعنی: که ای وفات ترا تاریخ، انقلاب خبر باینطور کلمه را بدل اضافه می شد. پس معلوم شد که، انقلاب خبر، تاریخ ملالت عرفی نیست، و ازینرو مقوله شبی که این بیماری اخیر عرفی بوده هم میتواند راست باشد. (چون براون، انقلاب خبر، را ماده تاریخ گرفته بود لذا پیش از آن لفظ تاریخ را بی کسره اضافه نوشت. گرچه در ترجمه قابل به آن کسره شد. اینهم آمیزشی است شگرف از خطأ و صواب!)

گرچه پاورقی براون راجع به تاریخ انقلاب خبر جنبه صحبت ندارد، ولی باید اینهم گفته شود که مدلول این ترکیب روشن نیست. انقلاب خبر بتکلف میتواند مفید معنای قیامت باشد (: انقلابی که ذکر شد را حدیث پیغمبر آمده است). پس باید مصراج دوم را در انگلیسی اینطور ترجمه کرد:

O thou (the day of) whose death is the Chronogram of Resurrection !

ظاهر این قطعه را از شعر العجم گرفته است زیرا در آنجا قرائت بیت مزبور همان طور است که براون آورد. ولی چون بنده نگارنده از تفہمات آقایان کتاب همواره طنین است شایسته دید بمراجع دیگر نیز رسیدگی کند. باری به ثبوت پیوست که این وسوسات نایجا نبود. مصراج مورد بحث در دیوان عرفی چاپ نولکشور، ۱۹۱۵، ص ۱۹۲ چنین است: که ای وفات تو تاریخ انقطاع هنر، و در کلیات عرفی شیرازی، بتصحیح آقای غلامحسین جواهری، کتاب فروشی علمی، ص ۲۶۳، چنین: که ای وفات تو تاریخ فوت ذوق و هنر. این هردو قرائت پاک ازابهام است. قرائت نسخه ایران ساخته تر است از قرائت نسخه هندوستان.

۱۸- ج ۴، ص ۳۸۶ (ترجمه: ص ۲۹۳) - معنای شعر چهارم از پند دوم هاتف را

درست نفهمیده و ازینرو ترجمه را نیز غلط کرده است:

پند آنان دهنده خلق ای کاش که ز عشق تو میدهندم پند

«People counsel these (others) : O would that they would counsel me concerning Thy Love !

(فارسی: مردم آن دیگران را پند می دهند. ای کاش ایشان (= مردم) مرا درباره عشق تو پند می دادند !)

براون در اجزاء این شعر تقسیم بی مورد بعمل آورده و بیت را مرکب از دو جمله تام دانسته است:

۱ - پند آنان دهنده خلق ۲ - ای کاش که ز عشق تو میدهندم پند. درنظر او فاعل دهنده و میدهنده هردو خلق (در مصراج اول) است. ولی در واقع تمامی بیت یک جمله بیش نیست که دارای ترکیب موصول وصله است. فاعل دهنده خلق است و فاعل میدهنده آنان.

(اگر آنطور میبود که براون پنداشته ، میباشد در مصراج اول میدهند و در مصراج دوم دهنده باشد ، نه بالعكس) اینک معنای صحیح تحتاللغتی فارسی باترجمه انگلیسی :
ای کاش خلق به کسانی پند دهنده که ایشان مرآ از عشق تو پند میدهند.

O would that people would counsel those who counsel me against Thy Love !

۴۰- ج، ص ۳۰۵ (ترجمه : ص ۳۰۶) - بیت سوم شهاب :

یک تن نپرسد از پی ترتیب چند لفظ ای ابلهان بی هنر این قیل وقال چیست
ترجمه براون :

No one will ask about the arrangement of a few words :

O fools devoid of merit, what is all this talk ?

(فارسی : کسی درباره ترتیب چند لفظ نخواهد پرسید. ای ابلهان بی هنر اینهمه قیل و قال چیست ؟)

چنانکه لا بد خوانند گان ارجمند ملتفت شده باشند ، براون اینجا نیز بهمان تقسیم بی مورد دستزده و هر دو مصراج را از هم جدا کرده و پنداشته است که هر یک جمله ایست تام و کامل . ولی در واقع چنین نیست بلکه هر دو مصراج مربوط با یکدیگر و جزء یک جمله میباشد : بعد لفظ نپرسد که در مصراج نخستین آمده در هر دو مصراج هرچه هست مفعول همان نپرسد میباشد ولاغیر . شعر باید در شرفارسی اینطور تعبیر کرده شود : (از ایشان) کسی نمی پرسد که ای ابلهان بی هنر از پی ترتیب چند لفظ اینهمه قیل وقال چیست .

و اینک ترجمه انگلیسی :

No one puts to them the question : O fools devoid of merit , what is all this argument about the arrangement of a few words ?»

۴۰- ج، ص ۳۰۶ ، بیت اول - در مصراج دوم لفظ خیال را با کسره اضافه نوشته و آن درست نیست . و همین کسره است که ترجمه را نیز خراب کرده :

«شعر اصلش از خیال بود حسن ش از محال

تا از خیال این همه فکر محال چیست »

The root of poetry is Phantasy, and its beauty lies in the impossible : what can result from the imagining of all these impossible ideas ?

(فارسی : اصل شعر از خیال است و حسن ش در محال ، از تصور کردن اینهمه خیالات

محال چه میتواند حاصل آید ؟)

ولی در واقع لفظ خیال در مصراج دوم بی اضافه است : تاز خیال ، این همه فکر محال چیست .

ترجمه مصراج اول همان است که براون آورده : ترجمه مصراج دوم چنین خواهد بود :

What is all this expectation of the impossible From (mere) phantasy ?

(فارسی : از هم و خیال اینقدر دماغ بیهوده پختن چیست ؟)

انضافاً باید این نیز بگوییم که علاوه ترجمه براون ، شعر خود شاعر هم صریح و روشن نیست . از بازی او با الفاظ خیال و محال و از جای بجای کردن آن هر دو ژولیدگی در معنای شهر حاصل آمده است .

۳۱- ج ۴ ، ص ۳۰۶ - نه قرائت بیت آخر درست است . نه براون را مفهومش گیر

شده است ، و نه ترجمه‌اش صحیح می‌باشد ، و این همه ناشی از آنست که براون لفظ نظم را با کسره اضافه خوانده و نوشته در حالیکه بی‌اضافه باشد :

« گیرم که نظم بحر دروکان گوهر است با نثر کلک داور دریا نوال چیست »

I grant that the Nazm (arrangement, or verse) of the ocean is pearls and mines of precious stones : but what is it compared with the Nathr (scattering, or prose) of the pen of that Lord whoes bounty is as that of the Ocean »:

فارسی : گیرم که نظم دریا دروکان گوهر است (نظم = ترتیب ، یا شعر) ؛ اما با نثر کلک داور دریا نوال چیست (نثر = پراکندن ، یا نثر اصطلاحی) .

(پراتر فارسی ترجمة پراتر انگلیسی براون است .)

باید مصراج اول را چنین خواند : گیرم که نظم ، بحر دروکان گوهر است (نظم بی‌کسره اضافه) .

ترجمه‌اش در انگلیسی چنین باشد :

I grant that verse is an ocean of pearls and a mine of precious Stones :

فارسی : گیرم که نظم چون بحر لالی و کان جواهر است ...

ترجمة مصراج دوم همانست که براون نگاشته ولی Nathr را بحای prose آوردن لزومی ندارد .

پایان

مجله یغما: از استاد محمد صادق صفوی ، در ارسال چنین مقاله‌ای دقیق امتنان‌بسیار است . امید است اشتباه مطبعی آن کم باشد ، چون طبع بی‌اشتباه نیست .

بیمارستان آبان

خیابان آبان - طهران

از اولیای با وجودان بیمارستان آبان و از کارمندان و پرستاران آن مؤسسه ارجمند ، خاصه از طبیب عالی مقام جناب دکتر اردشیر نهاوندی دامت برگاته امتنانی بی‌کران دارد خداوند تعالی این خدمتگزاران شریف را در خدمت خلق همواره موفق دارد .

حبیب یغمائی

عبدالحسین وجданی

«فاضل بیابانکی»*

اگر دوران تحصیلی شما هم مربوط به نیم قرن پیش باشد لااقل یکی دو معلم و استاد به نام «فاضل» داشته‌اید.

این بنده خود تا آن‌جای که بدباد دارم شش فاضل دیده‌ام که معلم و یا استاد من بوده‌اند و یا در کمپین را کرده‌ام. وجه تمایز این «فاضل»‌ها انتسابشان به زادگاه‌شان است، از این قرار: فاضل بیابانکی، فاضل شیرازی، فاضل خلخالی، فاضل خراسانی، فاضل مازندرانی واعلم و افضل آنان شادروان ملاحسن معروف به فاضل توفی.

اگر حمل بر گستاخی و ناسپاسی نشود، باید عرض کنم که بیشتر این «فاضل‌ها» چندان فضلی نداشتند، سهل است یکی دو تن از آن میان به تدلیس این نام را برخود نهاده بودند، چون «زنگی کافور» یا بقول معروف «عین‌الله‌کور» و «زلف علی‌کل»؛ خاصه یکی را باین نام در محفلی دیدم که بر صدرنشسته و چانه به کارانداخته وابلهان پیرامون خود را سخت‌مسخر ساخته است. به قول استاد سخن سعدی «همه شب را نیارمید از سخن‌های پریشان گفتند»؛ آن که هیچ فضلی نداشت در فروش آن ابرامی تمام داشت، غافل از آن که مشت خود را بازمی‌کرد و نشان می‌داد که «پیلهور» است نه «جوهر فروش»!

* * *

مرحوم دکتر جردن مدیر معروف کالج امریکایی هر جا معلم خوبی سراغ می‌کرد، با حقوق و مزایای آبرومند، در «کارخانه آدم‌سازی» خویش (این اصطلاحی است که آن مرحوم اغلب به کار می‌برد) به کار تعلیم می‌گماشت. از این‌رو گروه زیادی از معلمان ناب، که ناشان به آشنا نمی‌رسید - به آن‌جا کوچیدند که «توان مرد بسته»، شاید این مقدمه و آغاز کار «فرار مغزها» بود که پس از چندی از مرزهای کشور نیز تجاوز کرد و تا «ینگه دنیا» فرارفت. اکنون هم که در بازگرانیدن آن‌ها سعی بلیغ می‌شود، تام‌وجبات آسایش «مغزها» و از آن مهمتر، امکان استفاده از آن‌ها فراهم نباشد، این فرار همچنان ادامه خواهد داشت و برای جلوگیری از آن «سد سکندر نهمانع است و نه حاصل»؛ در برگردانیدن و یا جلب «مغزها» باید هشیار بود که شیادان نابکار، با بر تافقن گیسوان و به شهر درآمدن با یافله حیاز و سرت شعر از دیوان انوری، خود را علوی و حاجی و شاعر جائز نند و واقعاً «مغز» باشند نه «پیاز»!

آن که چون پسته دیدمش همه مغز پوست بر پوست بود همچوپیاز!

این مراقبت و هوشیاری را الحق دکتر جردن در جلب «مغزها» و تمیز اصل و بدلت آن‌ها

✿ «بیابانک» دهکدای است در چند فرنگی سمنان از جناب چوادعامری سمنانی.
بیابانک جندق، نام محلی مشخص نیست، همدقصبات و قراء آن بخش را بیابانک می‌گویند.
(مجلهٔ یغما)

به حدا کمل اعمال می کرد و کلاه سر آن مرحوم نمی دفت !

فرار منزه ها به کالج امریکایی، مدرسه ما و بسیاری از مدارس دیگر را، از لحاظ معلم سخت به تنگنا انداخت و بقول امروزیها «کادر آموزشی»، مدارس «چول» شد !

آن زمان ما در کلاس پنجم ابتدائی قرآن، شرعیات، مدارج القراءه، صرف و نحو، گلستان سعدی و نصاب الصبيان می خواندیم و برای همه این دروس معلم خوبی داشتیم که البته حجز و کاروان «منزه های فراری» به کالج امریکایی رفت و ازین رو یک ماهی بی معلم ماندیم . مگر باد صبا خبر «فرار منزه ها» را در حاشیه کویر به گوش فاضل بیا با نکی رسانید که سراسیمه به تهران آمد و یکراست به کالج امریکایی شتافت . «صالح و طالع متاع خوش فروشند» و چون «در کوی نیک نامی وی را گذر ندادند» به مدرسه ما آمد . مقدمش را مقتضم شمردند و با منت قبولش کردند و ترجیح به کار معلمی اش گماردند .

خداش رحمت کند . آخوندی بود روستایی، بی ریا و ظاهر و باطن یکی . هیچ ترتیبی و آدابی نمی جست و هر چه دل تنگش می خواست می گفت . چمباتمه روی صندلی می نشست و ران هایش را مالش می داد، انگشتان پا رامس می کرد و رگشان را می شکست . سر کلاس چپق می کشید و دود غلیظ وابوه آن را از میان دندان های درشت وزرد و لبان نازک و کبود خود به هر طرف می پرا کند و چنان سرفه های محکم می کرد که چشمانش از حدقه برمی آمد و رنگ رخسارش چون بادمجان بنفش می شد ! بچه ها هم با سرفه های رعد آسای ساختگی با او هم صدا می شدند و غوغایی بربا می گشت که در تمام مدرسه «فاجعه سرفه» نام یافته بود !

پس از کشیدن چپق، از اتفیه دان خود مقداری توتون با «نیشگون» می گرفت و در سوراخ های فراح بینی عقابی خوش بشدت فرو می برد . آن گاه درجهت تابش نور خورشید، چشمانش را خمار می کرد، سرش را بالا می گرفت و در حالی که بانوک انگشتان نرم نرم به سینه استخوانی خود می کوید، آنقدر منتظر می ماند تا سر عطسه هایش مثل رگبار مسلسل بازمی شد، نه یکی؛ نه دو تا، بدون اغراق یک دوجین عطسه پشت سر هم ! در این معن که نیز بچه ها استاد را تنها نمی گذاشتند و دسته جمعی عطسه های پر صدا و بلند سر می دادند !

گاهی از همان اتفیه دان، حب های تریاک را به چاکی به درون دهان پرتاب می کرد و چون نقل و نبات می مکید! و آن تلخوش «اشهی له واحلی من قبلة المدارا» ! چون سر خوش و کیفور می شد به بانگ دودانگ نعمای ساز می کرد که با وجود خشونت خالی از حال نبود . البته بچه ها هم در اینجا فرصتی می یافتند و با آوازه های کوچه با غی و سوت بلبلی و چه چه هزار دستان با استاد هم داستان می شدند !

وقتی خماری بر او چیره می گشت و «توجرت» می رفت خر ناس هایی می کشید که از طنین آن شیشه لق پنجره اتاق به لرزه درمی آمد . در این مورد همگی سکوت مطلق اختیار می کردیم تا صدای «جیرینگ جیرینگ» شیشه را که با خر ناس استاد همراهی می کرد و به همان روند به صدادرمی آمد، خوب بشنویم ! زنگ های اول صبح و مخصوصاً زنگ های اول بعد از ظهر، یعنی پس از صرف ناشتا یی و ناهار، آروغهایی می زد که بی شباهت به صدای انجدار پاچه خیزک نبود ! همه را به نام «حیوان» (بهفتح اول و تجوید غلیظ حا) می نامید . حتی در مورد اظهار رضایت و ابراز تشویق و تقدیر، باز همان عنوان را به کار می برد، مثلاً: «بارک الله حیوان ! خوب خواندی !»

در خشان ترین شاگرد در درس عربی، یک بچه زردشتی بود از یزد به نام «هرمز پارسی». فاضل این یکی را به جای «حیوان»، «بچه گبر» لقب داده بود! هر مز در حرف زدن عادی به جای «ف»، «پ» تلفظ می‌کرد، مثلاً «پریاد» به جای «فریاد»، «پردا» به جای «فردا»، «پلک» به جای «فلک» و قسمی علی هذا، با این حال در قرائت عربی و صرف و نحو و تجزیه و ترکیب و انطباق اشاره با او زان عروضی و تشخیص بحور، یکه بود!

بچه‌های مسلمان با هزار خواهش و التماس قرآن و شرعیات را از «بچه گبر» می‌آموختند. بی‌سبب نیست که سیبوبه‌زمخشری ایرانی برای زبان عربی قاعده و قانون نوشتند و به تازیان گفتند «زبان مادری خود را این گونه که ما می‌گوییم یاد بگیرید». عبدالله ابن مفعع، که همان روز به پارسی باشد، و بسیار کسان دیگر از ایرانیان در میدان ادب عرب یکه تاز شدند! بنام بداین استعداد و قریحة خداداد!

وقتی معلم درس تازه می‌داد، هر مز اغلاط اورا مرتب می‌گرفت، فاضل بیا بانکی هم کش نمی‌گزید و در میان بحران سرفه – که سیاه و کبود می‌شد – می‌گفت: تو درست می‌گویی، «بچه گبر!» خلاصه که آن که اگر «استاد یاری» بچه گبر نبود آن ور فاضل بیا بانکی به صحراء بود!

* * *

روزی که فاضل بیا بانکی سر کلاس «تو چرت» بود زنبور درشت بی‌مروتی – چون «کماندوهای»، جنگ‌های نوین، بی‌سر و صدا از پاچه فراخ تنبان او، با استثار کامل، شروع به پیشروی کرد و چون به موضع حساس رسید، هدف اصلی را زیرآتش گرفت، به صدمتی که داد از نهاد فاضل مسکین بی‌آمد و چون تاب مقاومت نیاورد لیهه را برکشید و با فریادهای دلخراش «آخ! پدرم سوخت!.. ال و گرفتم!.. این چه بود که آتشم زد؟!..» تنبان را بدر کرد و بشدت تکان دادن آغازید! مدیر از غوغای خنده بچه‌ها، سراسیمه خود را به کلاس ما رسانید و فاضل را در آن حال بدید. دهانش از تعجب بازماند! ولی فاضل همچنان تنبان سفید را چون پرچم تسلیم دربرا بر آن خصم جانکاه تکان می‌داد. مدیر به آرامی بهوی گفت. «تشریف بیاورید دفتر با شما کاری دارم» بیچاره فاضل به کمان این که مرهمی بر زخم خواهند نهاد، نالان و افغان خود را به دفتر مدیر رسانید و پس از لختی به کلاس بازگشت، اندکی تسکین یافته بود. با لبخند طنز آمیزی به مانگریست و عباراتی چند، پرنیش و کنایه که ضمناً عاری از لطف ادب هم نبود، تحويل داد:

«بها مر جناب مدیر، مارا از مدارسه بیرون می‌روم! شنیده بودم که در جهنم عقرب‌هایی هست که شخص از بیم آن بهمار غاشیه پناه می‌برد! من در ولایت خودمان چندین بار نیش‌مار را چشیدم، اما نمی‌دانستم که در جهنم تهران از هیبت زنبور باید به مار غاشیه پناه برد!.. این زنبور کفاره ککی بود که به تنبان ما افتاد تا ولایت وزن و بچه و مکتب خودمان را ولکنیم و به طهران شما بیاییم! فهمیدیم خیر!.. این جا جای ما نیست!.. حالا هم از همان راهی که آمدیم برمی‌گردیم و بازمکتب قدیمی خودمان را و براه می‌کنیم که خوش آن خرق و خوش آن کشکول!؛ آنگاه به سوی طاقچه‌ای رفت که هر روز صبح سفره نان و پنیر شر آن جا می‌نهاد. آهسته آن سفره بسته را – که بوی مشک می‌داد و به عطر قناعت بویا بود – برداشت و دربرا بر چشم ان

ما فرداشت و با حالتی اندوهناک گفت: «از هیچ کس گله و شکایتی ندارم. فقط از قول من به آقای مدیر بگوئید که روزی مقدر است»!

«خدای حافظ همه شما. ما که لیاقت نداشتم! امیدوارم انشاء الله تعالی معلم بسیار خوبی نصیبتان بشود که همه عیب‌ها و نقصان‌های مرا جبران کند.»
 «خدای حافظ همگی شما، علی الخصوص آن بچه گبر!..» این را گفت و کلاس را ترک کرد.

گفتار او بسیار لطیف و منصفن اعتراف به نقصان و عذر تقصیر و در پایان هم مزاح محبت‌آمیزی بود که دل نرم مارا به درد نیاورد، و حال آن که دلم از آن طرز بیان و خدا حافظی او کتاب شد. با حسرت و آندوه از پی‌اش به راه افتادیم و تا بیرون مدرسه بدرقه‌اش کردیم تا از کوچه مدرسه خارج شد و دیگر او را ندیدیم، همه اشک می‌ریختیم، ولی «بچه گبر» به صدای بلند‌گریه می‌کرد!..

حسود

حسادت دیگران این امتیاز را دارد که لااقل خوشبختی هائی را که
خود داریم و از آن بی‌خبریم می‌شناسیم،

(شارل رژیس ماتست)

من از سعادت خود سخت بی‌خبر بودم

که قدر می‌شنناسیم نعمت موج‌ود

ز نیک بختی خویش آن زمان شدم آگاه

که طعنه‌ها بشنیدم ز مردمان حسود

ز روز نیک خود آگه نمی‌شدی مقبل

بروزگار اگر مردم حسود نبود

حسود آینه بخت نیک بختان است

جمال دولت خود بنگر در آن محسود

محمد علی شریفی

حسین مشتاق

شارق یزدی

از شاعران معروف و بادوق و خوش قریحه یزد، غلامحسین شارق یزدی است که پس از هفتاد و چند سال عمر در حدود سال ۱۳۴۳ هجری قمری در یزد وفات یافت. شارق تر بیت شده و دست پروردۀ طراز یزدی، شاعر معروف است. طراز، هم آموزگار و مریش بوده و هم شوهر خواهرش. شارق پس از مرگ طراز مدتی به تجارت اشتغال جست لکن در این کار توفیقی نیافتو و رشکست شد و از آن پس نویسنده‌گی یکی از تجار یزد را انتخاب کرد. پس از چندی با عبدالرحمان بستکی که در یزد بازد گان بود همکاری یافت. عبدالرحمان بستکی با مساعدت



شارق یزدی
شاعر

جلال‌الدوله حاکم یزد، از صدراعظم وقت بحکومت بنادر جنوب منصب شد و به مصباح دیوان^۱ ملقب گشت و شارق که همکار او بود نیز شارق الملک لقب یافت. همکاری این دو تن دوامی چندان نیافت و شارق از بندرلنگه محل مأموریت خود به یزد باز گشت و عازم مکه شد. پس از زیارت خانه خدا چندی در سوریه و فلسطین و ترکیه به سیر و سیاحت پرداخت، در مراجعت به یزد بدستیاری میرزا فتح‌الله مشیرالممالک وزیر که عامل امور دیوانی یزد بود بر گزیده شد و مدتی در حدود ده سال با اوی همکاری کرد. در ۱۳۲۸ به عنوان ریاست کابینه عدلیه یزد بخدمت دادگستری درآمد و پس از چندی وکالت عدلیه را بر گزید و تا پایان عمر

۱- پدرآقای دکتر مصباح زاده مدیر محترم روزنامه کیهان.

به همین کار اشتغال داشت. شارق در سال ۱۳۴۳ هجری پس از قریب هفتاد واند سال زندگی رخت از جهان بر بست، وی دریزد کتاب خانه‌ای ارجمند داشت. تذکرہ‌ای هم در احوال و آثار شعرای یزد تنظیم کرده است. اما متأسفانه هم کتاب خانه‌اوهم بیشتر تألیفات و اشعارش از میان رفته و آنچه باقی مانده قسمتی از غزلیات او است و مثنوی‌ای که «همایون کتاب» نام دارد، و نیز بخشی از ربع ایاتش در کرمان به چاپ سنگی انتشار یافته. از فرزندان آن مرحوم آقا فیض‌الله شارق از فرنگیان و از دیبران ارجمند و با دانش است.

نمونه‌ای از اشعار شارق

عالم پیر از بهار عهد جوانی گرفت وین شرف و رونق از باد بمانی گرفت از سر و صورت گذشت راه معانی گرفت نعمت باقی که داد دولت فانی گرفت کو ذ شعیب این شرف به رشبانی گرفت کام دل از لعل آن دلبر جانی گرفت تاز کف می‌فروش باده توانی گرفت	باز نسیم سحر عطر فشانی گرفت شد چمن از سرخ گل غیرت کان یمن زاهد پرهیز کار جانب میخانه شد واعظم از میکده جانب مسجد مخوان گر همه موسی شوی بندگی پیر کن هر که ز جان در گذشت بر سر سودای عشق شارق از این پس بهل خرقه سالوس را
---	--

هر زشت و بدی که بنگری از من و توست نادانی و کوردی و کری از من و توست	هر منقصتی که بشمری از من و توست داننده کل بیند و داند همه را
---	---

در جام فزون حواه بغير از خون نیست هر جا بود از احاطه‌اش بیرون نیست	از سعی و طلب قسمت کس افزون نیست از مرگ چهان دیشه کنم چون تن و جان
---	--

به نیست ز دستگیری افتاده حیفاست شود صرف شراب و ساده	کاری بسر عقل مردم آزاده مالی که فتاده از آن گردد راست
--	--



مؤسسات عالیه آموزشی

۳

(بقیه از صفحه ۱۰۴ شماره دوم سال ۱۳۴۸)

دانشگاه تهران

۷ - دانشکده حقوق و علوم و سیاسی

- الف - آموزش ۱۹۴۹ نفر دانشجو در دوره های لیسانس ، فوق لیسانس و دکتری و رشته های مختلف .
- ب - توسعه مؤسسات وابسته بدانشکده مانند موسسه جرم شناسی و علوم جزائی و مرکز عالی مطالعات بین المللی و کتابخانه و قرائت خانه .
- ج - تهیه و انتشار راهنمای دانشکده حقوق .
- د - دعوت از استادان خارجی و ایراد کنفرانس در موضوعات من بو ط توسط آنان .
- ه - تأسیس دوره دکتری علوم جزائی .

۸ - دانشکده دارو سازی

- الف - آموزش ۳۴۳ نفر دانشجو و تهیه برنامه جدید سال اول رشته علوم داروئی .
- ب - انجام یک سری تحقیقات در رشته های بیوشیمی، شیمی آلی، آب شناسی، گیاه شناسی، شیمی داروئی، فیزیولوژی، فارماکودینامی، مواد غذائی، شیمی تجزیه، شیمی کانی و فیزیک، انگل شناسی، مفردات پزشکی، میکروب شناسی، زهر شناسی .
- ج - تألیف ۹ جلد کتاب در رشته های من بو ط به دارو سازی .
- د - انجام مسافرت های علمی .
- ه - شروع نوسازی آزمایشگاه بیوشیمی .

۹ - دانشکده دامپزشکی

- الف - آموزش ۲۴۶ نفر دانشجو در رشته های مختلف .
- ب - بررسی و مطالعه در مواد مختلف با همکاری استادان خارجی .
- ج - انتشار ۸ مقاله علمی و تحقیقی در نشریات مختلف .
- د - خرید ۴۲۷ جلد کتاب و مجله برای کتابخانه دانشکده .

۱۰ - دانشکده دندان پزشکی

- الف - آموزش ۴۰۶ دانشجو در دوره های عمومی و تخصصی .
- ب - انجام امور درمانی دهان و دندان .

۱۱ - دانشکده علوم

- الف - آموزش ۱۳۸۳ نفر دانشجو در رشته های مختلف علوم .

ب - افزودن دروس جدید مطابق آخرين پيشرتفها .

ج - انجام يك سلسله تحقیقات و بررسی در رشته های فیزیک - شیمی - ریاضی - زمین‌شناسی و زیست‌شناسی .

د - تأليف و ترجمه ۲۳ جلد کتاب توسط اعضای آموزشی .

ه - همکاری با سازمانهای مختلف در امور تحقیقاتی و تعلیماتی و تشکیل دوره فوق لیسانس و هواشناسی .

۱۲ - دانشکده علوم اداری و مدیریت بازرگانی

الف - آموزش ۱۰۶۲ نفر دانشجو در رشته‌های مختلف علوم اداری و مدیریت بازرگانی .

ب - تأليف و تجدید چاپ ۱۲ جلد کتاب و تهیه ۴۵ جزو درس برای دانشجویان .

۱۳ - دانشکده علوم تربیتی

الف - آموزش ۷۴۶ نفر دانشجو در دوره‌های لیسانس و فوق لیسانس .

ب - تاسیس دورشته جدید تربیت بدنی و مشاوره و راهنمایی .

ج - خرید ۴۱۹ جلد کتاب برای کتابخانه .

د - انجام بررسی و تحقیق در ۴ مورد امور تربیتی و مسائل تربیتی جوانان و کودکان .

۱۴ - دانشکده فنی

الف - آموزش ۸۹۷ نفر دانشجو در رشته‌های مختلف .

ب - انجام يك رشته تحقیقات در امور فنی .

ج - همکاری با مؤسسه ذوب آهن - شرکت ملی نفت و دیگر مؤسسات و سازمان‌ها در طرحهای تحقیقاتی و پژوهش‌های مختلف .

۱۵ - دانشکده کشاورزی

الف - آموزش ۶۲۹ نفر دانشجو در دوره لیسانس و ۱۰۳ نفر دانشجو در دوره فوق لیسانس .

ب - تشکیل ۸ رشته فوق لیسانس برای اولین سال در دانشکده .

ج - اجرای طرحهای تحقیقاتی و بررسی بیماریهای مهم گیاهان ، حبوبات - اصلاح و توسعه کشت بقولات و ۲۹ مورد طرحهای تحقیقاتی دیگر با همکاری و شرکت مؤسسات علمی داخلی و خارجی .

د - تأليف و انتشار ۲ جلد کتاب و ۵ نشریه تحقیقاتی توسط اعضاء آموزشی .

ه - خرید تجهیزات آزمایشگاهی و صحرائی از قبیل ۲ دستگاه تراکتور، یک دستگاه اتوبوس و ۴ دستگاه جیب برای عملیات صحرائی .

و - تحت کشت در آوردن ۲۰۶ هکتار زمین در مزرعه تعلیماتی و ۲۱ هکتار جویت برنامه‌های تحقیقاتی و مطالعاتی .

وفیات معاصران

وفات ملک‌الشعراء بیتاب

«بیتاب» از شاعران استاد زبان دری است، وی در کشور عزیز افغانستان عنوان ملک‌الشعرائی داشت، و انصافاً شایسته چنین مقام و عنوانی است. وفات او را به عموم شاعران و ادبی افغانستان و ایران و پاکستان و هندوستان تعزیت و تسلیت می‌گوئیم.

وفات فکری سلجوqi

فکری سلجوqi هراتی از دانشمندان و محققان و مؤلفان و شاعران کشود عزیز افغانستان هم در این اوقات وفات یافت.

فکری به ایران نیز آمده و از ملاقات و مصاحبت وی نویسنده این سطور بهره یافته است. وی گذشته از صفاتی که یاد شد مردی متواضع و نجیب و پاکدل و دوست داشتنی بود شعر خوب می‌گفت (اشعارش در مجله یغما چاپ شده است) خط خوب می‌نوشت، کتاب‌شناس بود، و نسخه‌های خطی را فراهم می‌آورد. (نسخه‌ای از اشعار ولی دشت بیاض را که بخط خود اوست به بنده هدیت داده است و نسخه دیگر نیز به مرحوم دکتر مهدی بیانی) تأثیرات و آثاری که ازوی بجامانده ارزنه است. به انجمن تاریخ افغانستان و به بزرگان ادب آن مملکت پژواک، خلیلی، صدقی، کهزاد، حبیبی و دیگران این مصیبت بزرگ را تعزیت می‌گوئیم.

وفات دکتر حسن ارسنجانی

حسن ارسنجانی از نوادر رجال معاصر بود، با اندیشه، با فکر، بافضل، خوش‌ذوق، خوش صحبت، لطیف طبع و از این گونه فضائل.

در سال ۱۳۶۰ که بیست سال بیش نداشت در روزنامه «فبرد» مقالاتی پر مایه و استوار می‌نوشت، بعد روزنامه «داریا» را تأسیس کرد. در زمان مرحوم قوام السلطنه از لاھیجان و کیل شد اما اعتبار نامه‌اش در مجلس رد شد. و بقول بهار «ارتجاع بر آزادی چیرگی یافت»— در کابینه دکتر علی امینی وزیر کشاورزی شد و این سمت را در کابینه‌های بعدم از دست ننهاد. سپس سفیر کبیر ایران شد در رم... و ازان گاه که به طهران برگشت شغل اصلی خود یعنی وکالت در دادگستری را متعهد بود.

دکتر ارسنجانی در اوایل جوانی فقیر بود، اما از راه وکالت دادگستری ثروتی عظیم و بی‌کران اندوخت، چون انصافاً مردی کارآمد وزرنگ و مستعد بود.

در یکی از مقالاتش در روزنامه داریا این بنده حبیب ینعائی را سخت تخطیه کرده و مضمون این بیت را مردود شمرده است:

در مدحه من بدنام بهتر بوداز گهناام جبریل امین ارنیست شیطان لین باشد
دکتر ارسنجانی - برخلاف بسیاری از دوستان چه در موقع جوانی و فقر، و چه در هنگام وزارت و تجمل، به بنده لطفی و محبتی بی‌شایبه داشت، خداش بی‌امرزاد که مردی شایسته و کارآمد و با خرد و برای کشود مفید بود و بسیار زود بود که بمیرد. (دهم خداداد ۱۳۴۸): ولیکن را دم را دان جوان بخت چوگل باشند کوتاه زندگانی

عبدالحسین سپنث

آه و فغان شد فراز گند مینا

موسیم رسربزی بهار فرع نزا

برز بر شاعر گل نشیده عرا

سرکند از عاشقی چکانه شدوا

باد نهد داعه باز لاله حمرا

رفت و نهان کشت بز بعده عمر

هر بخطاب طبیب فاضل یکتا

حاج او آیت فصاحت اشا

چون جهان شد بسوی کاشن

نمر بکرد فلمیر بک سپنث

رفت سپنثای نارین چور دینا

وقت گل افشاری شمال طرب جن

آن در کابل خطب باع و بخوا

ول آن سخن آن رای خوش نهایها

ابر دهد زابها بر طریق سبل

فصلی ای سان هزار باغ معان

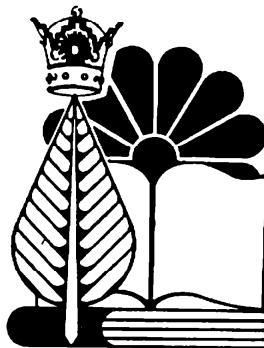
بور سپنثای بزم و شرق از

نامه او محزن لاله منظوم

ضل العرض آن او شاد شاعر فا

سان و فالس بوس خاچه مدد

برای کتاب خوانان کتاب جویان :



امارات بنا و فریست ایران

أخبار الطوال

تألیف ابوحنیفه احمد بن داود دینوری به عربی
ترجمه مرحوم صادق نشأت به فارسی

دینور از شهرهای معروف مرکزی ایران و در حوالی همدان بوده است . این شهر در قرون اولیه اسلام از بlad آباد ایران شمرده می شده^۱ و از قرن چهارم به بعد اندک اندک به خرابی گراییده تا در زمان تیمور بکلی نابود شده است .
ابوحنیفه احمد بن داود در اوایل قرن سوم هجری در این شهر متولد شده و از جمله دانشمندانی است که بدین شهر منسوب است .

وی در این شهر و در شهرهای دیگر چون بصره و کوفه و اصفهان : علوم و فنون عصر خود را از فقه و تفسیر و ریاضیات و فلسفه و هیئت و طب و گیاهشناسی آموخته و در اصفهان رصدخانه‌ای ساخته است .
این عالم متبصر را در علوم مختلفه بیست کتاب به زبان عربی است که از همه معروف‌تر اخبار الطوال است .

الاخبار الطوال متن ضمن تاریخ جهان از خلقت آدم ، و شرح احوال پیامبران و پادشاهان است به رویی که در تواریخ قدیم و تفاسیر آمده از جمله وقایع زندگانی شاهنشاهان ایران به تفصیل و ترتیبی که در شاهنامه منظوم شده است ، آنچه این کتاب را ممتاز می نماید حوادث و وقایع دوران اول اسلام است که مؤلف از مآخذ و منابع مطمئن استفاده برده و به روایات معاصرین خود که به اقوال آنان اعتمادداشته استناد جسته و از آنجا که مؤلف ایرانی بوده و

۱ - رجوع شود به معجم البلدان .

به اوضاع کشور خویش بصیرت و آشنائی تمام داشته می‌توان گفت از نظر تاریخ ایران ارزشی خاص دارد.

از وقایع تاریخی که هر ایرانی بیش و کم بدان آشناست ازین فصول بهره‌ای بیش می‌توان برد:

شاہنشاهی ساسانیان و روش آنان در کشورداری.

جنگ‌های عرب با ایران پس از ظهور اسلام در زمان خلافت ابوبکر و عمر بن خطاب. خلافت علی بن ابی طالب (ع) و واقعه صفين و جمل و نهروان که در این فصل به مکاتبات علی و معاویه اشاره شده است.

شهادت علی و فرزندانش حسن و حسین علیهم السلام به تفصیل.

خلافت امویان و عباسیان و داستان ابومسلم ...

جز این فصول، دیگر مطالب و روایات صحیح از آغاز ظهور اسلام تا پایان خلافت المعتصم بالله که در ۲۲۷ هجری وفات یافته در این تألیف ذکر شده که مطالعه آن همه سود بخشنده است.

چاپ این کتاب نفیس را نخست دانشمندان روسیه آغاز کردند و آن گاه متن کامل آن بوسیله استاد عبدالمنعم عامر به چاپ رسید. مقدمه‌ای که این دانشمند بر کتاب نوشته بسیار متمعن است و مخصوصاً ستایشی که در استواری و بلاغت عبارت اصلی کتاب فرموده در خود توجه.

عبدالمثتم عامر در مقدمه می‌نویسد:

«مؤلف اخبار الطوال حوات کوتاهی را که تاثیری محسوس و پا بر جا نداشته متعرض نشده، او تاریخ خود را استوار بروقایعی ساخته که جریان آن‌ها طولانی و آثار آن‌بزمان های بعد منتهی شده است. دینوری توانسته است شاھکاری به زبان عربی فصیح بوجود آورد که از هر حیث ممتاز می‌باشد. مورخ مزبور به شیوه تاریخ نویسان عرب جواث را سال به سال ذکر نمی‌کند بلکه هر حادثه‌ای را از آغاز تا انجام شرح می‌دهد و قضایای تاریخی را با مسائلی که پیوستگی با آن‌ها دارد می‌پیوند. به همین سبب کتاب وی در حکم مجموعه‌ای از حکایات و داستان‌های ادبی و تاریخی تلقی می‌شود.....»

ترجمه کتاب را از عربی به فارسی مرحوم استاد صادق نشأت عهد دار شده، و کسانی که با آن مرحوم مجالست و مؤanst داشته‌اند مهارت وی را در ترجمه عربی به فارسی می‌ستایند و دیگر آثار وی براین معنی گواهی است صادق.

این اثر نفیس در حدود پانصد صفحه است بدقطع وزیری با کاغذ و حروف و صحافی عالی و بیست و هفتمین کتاب از سلسله انتشارات بنیاد فرهنگ ایران است که در سال ۱۳۴۷ انتشار یافته.



انجمن آثار ملی

روزبهان نامه

به ذکر و فکر و عبارت به روح شیخ کبیر

به حق روزبهان و به حق پنج نماز
سعدي

به کوشش محمد تقی دانش پژوه

روزبهان شیرازی از عرفای بزرگوار قرن ششم هجری است (۵۲۲ - ۶۰۶ هجری) علومقام عرفانی وی چندان است که وی را از اولیاء الله و صاحب کرامات شمرده‌اند. احوال و آثار او از دیر باز تاکنون در کتاب‌ها و رسائل متعدد آمده که اسمی غالب این مأخذ و منابع را در دیدی باجه همین کتاب «روزبهان نامه» می‌توان دید. و از جمله‌است شدالازار به تصحیح محمد قزوینی و کتاب شیراز تألیف علی‌سامی، واقلیم فارس، تألیف محمد تقی مصطفوی. «روزبهان نامه» که پایه‌ردی انجمن آثار ملی انتشار یافته متنضم سه کتاب است: تحفة‌اهل‌العرفان، روح‌الجنان، منازل‌القلوب، که این هرسه کتاب در احوال و مناقب و کرامات روزبهان کبیر است.

این مجلد ارجمند به کوشش محمد تقی دانش پژوه به زیور طبع آراسته شده و مصحح داشمند با ریزه‌کاری‌ها و موشکافی‌ها مقدمه‌ای دقیق برای کتاب نوشته که آن را خود تألیفی خاص باید شمرد. کسانی که به روش تحقیق استاد دانش پژوه آشنا هستند می‌دانند که آن جناب تا استقصائی تمام در مبحثی نفرماید رشته سخن را ازدست نمی‌نهد چندان که خواننده راملاں فرا می‌گیرد!

روزبهان کبیر را در محلی که اکنون به درب شیخ معروف و در جانبی از خیابان لطفعلی‌خان زند واقع است عمارت و همچنین رباطی وسیع با چاه آب و دیگر متعلقات بوده و پس از مرگش وی را در آن رباط دفن کرده‌اند. آن رباط وسیع و خانه‌های پیرامون آن اکنون از میان رفته، امام‌دفن وی باسنگ قبر وی، و چند لوح دیگر از قبور عرفا بجا است. انجمن آثار ملی مصمم است که مدفن این بزرگوار عالی مقام را چنان که شایسته است از نوبپایی دارد و بسیار اید تا عارفان معتکف را پناه‌گاه و شاعران مستعد را زیارت گاه باشد.

حکایت

آورده‌اند که در عهد اتابک سعید تکله بن ذنگی لشکری انبوه با اعدت و آلت بطرف شیراز آمد.

atabak تکله را این قضیه معلوم شد. شبانه برخاست و به خدمت شیخ آمد. گفت حال آن است که لشکری انبوه آمده است و مرا لشکری وسازی نیست که با ایشان مقاومت کنم، وسر آن دارم که خود و خاصگیان از طرفی بیرون روم. شیخ فرمود بتوکله، و دل خوش دار که خداوند تعالی این ملک بهمن حوالت فرموده است و ایشان را بدین شهر دستی نباشد اتابک تکله از خدمت شیخ روزبهان به استظهاری تمام بیرون آمد و اندک لشکری که داشت بقدر آن ساخت و آلت‌حرب بساخت. روز دیگر حوالی شهر در موضعی که به صحرای مسجد بردی معروف است حرب گام آنجا بود. اتفاق زمین را خیش کرده بودند و آب‌داشته لشکر ایشان از آن بی خبر و در زمین آب داشته فتادند اسبان را پای‌ها بر زمین فروردفت لشکر شیراز درآمدند و ایشان را دستگیر کردند و فتح و نصرت اتابک را بود ...»

* * *

«روزبهان نامه» در حدود ششصد صفحه است با کاغذ و چاپ و تجلیل عالی و تصاویری از کتبیه‌ها و الواح تاریخی عصر. تهیه و نگاهداری این اثر نفیس به اهل ادب و عرفان توصیه می‌شود.

در پایان مقال بی‌مناسبت نمی‌داند که به تیمن و تبرک بیتی چنداز روزبهان کبیر از این کتاب نقل شود:

برخیز که عاشقان به شب راز کنند	گرد در و بام دوست پرواز کنند
هر جا که دری بود به شب در بندند	ala در دوست کان به شب باز کنند

* * *

ای تازه جوان بشنو از این پیر کهن	یک نکته که هست مایه و مغز سخن
یاری که در او منفعتی نیست مکن	کاری که در او معرفتی نیست مگیر

* * *

بیا تا دست از این عالم بداریم	بیا تا پای دل از گل بر آریم
بیا تا برد باری پیشه سازیم	بیا تا تخم نیکوئی بکاریم
بیا تا از غم دوری از آن در	چو ابر نو بهاری خون بیاریم
بیا تا همچو مردان در ره دوست	سر اندازی دنیم و سر نخاریم

تاریخ انقلاب مشروطیت ایران از مرحوم احمد مجdalاسلام کرمانی

دانشگاه اصفهان را انتشاراتی است که شماره آن به ۱۰۱ رسیده و غالب این کتاب‌ها علمی و طبی است که دوست قدیم و طبیبدانشمند عالی مقام دکتر مرتضی حکمی تألیف فرموده است. تاریخ انقلاب مشروطیت ایران از این سلسله انتشارات است که به اهتمام آقای محمود خلیل‌پور نویسنده دختری مرحوم مجده با مقدمه جناب دکتر قاسم معتمدی رئیس دانشگاه اصفهان و با مقدمه‌ای دیگر به قلم جناب دکتر عبدالباقي نواب استاد دانشگاه و سپرست داشکده ادبیات و علوم انسانی به زیورطبع آراسته شده است.

این تاریخ نفیس در چند مجلد است که جلد اول آن به نام «سفرنامه کلات» از چاپ درآمده و مجلدات دیگر آن نیز انشاع الله متواالیاً انتشار خواهد یافت.

مرحوم مجdalاسلام ازوطن دوستان و آزادی خواهان واقعی، و از دانشمندان و شاعران و نامه‌نگاران مؤمن و مؤثر است که همه نیروی معنوی و ظاهری خود را در خدمت کشور صرف کرده، بی‌این‌که اندک بهره‌ای از خدمات ارزشمند خود بیا بد.

«سفرنامه کلات» متنضم حوادث و وقایعی است که گرفتاری‌ها و صدمه‌های را که تنعید شدگان (چون مجdalاسلام و حاج میزان احسن رشدیه و دیگران) متحمل شده‌اند شرح می‌دهد و کتابی است خواندنی و مؤثر. توضیحاتی که آقای خلیل‌پور در ذیل صفحات یادکرده است بر ارزش کتاب می‌افزاید. مرحوم مجdalاسلام با این‌که فقیهی عالم و متبدبوده در نظر و تظمش یک نوع تری و تازگی و لطف شاعرانه است که نمونه آن را در صفحه ۲۰۰ کتاب می‌توان دید:

«... رسم آن صفحات مانند ایلات است. زن‌ها حجاب ندارند و با مردّها بی‌تكلف آمیزش می‌نمایند. در این ضمن صدای در اطاق بلند شد و زنی وارد شد. از حيث قد مثل سروخرامان، و اندام مناسب، خیلی رسید و قوی‌الجثه، با صورتی درخششده، و بدنسی مثل بلور سفید، پیشانی گشاده، غبغب سیمین، و چشم‌های سیاه نمکین... باری ازمن قبیح است که درست توصیف قد و نواره او را بنمایم. همین قدر می‌نویسم بهترین و زیباترین صورت هائی که دیده بودم باطرافت جوانی و نشاط جوانی، و صدائی مثل چرخ الماس که در تمام عروق انسان نفوذ می‌نماید...»

صدراعظم ایران در آن هنگام عین‌الدوله و والی خراسان آصف‌الدوله بوده، وقتی خواننده، این افراد را با آن فجایع عجیب که مجdalاسلام اندکی از آن را در این کتاب یادکرده با صدراعظم امروز ایران (هویدا) والی خراسان امروز (پیرنیا) می‌سنجد از بخت شکر دارد و از روزگار هم.

مرحوم دبستانی کرمانی برادر مجده‌الاسلام است که چندمقاله از وی در مجله ین‌مدارج شده و یادداشتی دیگر نیز از آن دانشمند داریم که چاپ خواهد شد. از فرزندان مرحوم مجده، صهبا مجده‌زاده شاعر و نویسنده ارجمند بود که چند سال است وفات یافته، و دیگر بهرام مجده‌زاده دوست‌بسیار خوب و فاضل و شاعر عزیز بود که دو ماہ پیش خود کشی کرد. و دیگر فرزندان و فرزند زادگانش هستند که همه از اهل ادب و فرهنگ هستند. کثر الله امثالهم. در این کتاب اشتباهات مطبعی به مقداری اندک دیده می‌شود که در چاپ‌های بعد باید توجهی بیش شود. کاغذ و چاپ و گراور‌های آن عالی است، و باری کتابی است خواندنی و نگاه داشتن بهای آن تعیین نشده است.

تاریخ رجال ایران

در قرن ۱۲، ۱۳، ۱۴ هجری در چهار جلد

تألیف مهدی بامداد

از انتشارات کتاب فروشی زوار - خیابان شاه‌آباد - طهران
این چهار جلد کتاب نتیجه عمری مطالعه و تحقیق و یکی از آثار تأثیرگذار بسیار مفید این عصر است. در چهار مجلد کتاب بیش از هزار و پانصد تصویر است و متن ضمن شرح احوال بیش از هزار تن از بزرگان این سه قرن. چنین می‌نماید که مؤلف با نهایت بی طرفی و بی غرضی مندرجات آن را فراهم آورده و حقاً در خور تحسین و آفرین است.
تصور می‌رود در چند مورد اوراق کتاب را تعویض کرده اند که آثار آن از چاپ و کاغذ نمودار است. از جمله در شرح احوال مرحوم احمد شاه قاجار.

در مجله ینما دو کتاب دقیق در احوال رجال بچاپ رسیده یکی بنام **رجال عصر مشروطیت** تألیف مرحوم میرزا ابوالحسن علوی در بر لین، و دیگری بنام «**رجال عصر ناصری**» تألیف دانشمند فقید مرحوم معیرالممالک.

مؤلف از این دو مأخذ ارجمند دقیق مطلقاً نام نبرده، در صورتی که از مطالب و مندرجات کتاب آشکار است که باین دو مأخذ نظر داشته است.

آقای مهدی بامداد، (برادر مرحوم محمدعلی بامداد عارف دانشمند که مستغتی از توصیف است) با تأثیرگذار این کتاب خود را در عدد مؤلمین با ارزش‌بیشمار آورد و نامی ارجمند اندوخت و چه بجا بود که هر یک از اعضاء معارف قدیم چونین یادگارهای بجا ماندند. بهای چهار جلد این تاریخ یکصد و بیست و پنج تومان است و ارزش دارد.

اچیا جات و سوالات و توضیحات

یکی از خوانندگان مجله:

۱- مدتی است داستانی در یکی از مجلات چاپ میشود که در آن داستان نامی از سندباد که یکی از چهره‌های افسانه‌تاریخ کهن ماست بیان آمده است و در آن داستان اختراع سکان کشتنی و کشف سنگ آفتاب که وسیله برای جهت یابی بحر پیمایان قدیم بوده به او نسبت داده‌اند.

اولاً تلفظ صحیح کلمه سند باد چیست و ثانیاً آیا سند باد چهره افسانه ویا تخیلی است چون لیلی و مجنون، ویا اینکه واقع‌افردی به این نام در عصری از اعصار تاریخ میزیسته و منشاء کشف واختراعی که فوقاً ذکر گردیده است.

دوست ادبی دارم که هیچ آشنائی با زبانهای خارجی ندارد یکروز با او گفتگوئی در مورد لینکلن رئیس جمهوری سد سال قبل آمریکا داشتم و بیچاره با صد سختی و ناراحتی این نام را بر زبان میراند.

علوم نیست که بچه علت مترجمینی پیدا شدند که لینکلن را با همان «L» نام‌نویس که در زبان انگلیسی ابدأ تلفظ نمیگردد به این صورت بفارسی برگردانده و یا Diafragme که «G» آن تلفظ نمیگردد بصورت دیافراگم درآورده‌اند.

در صورتیکه نامهای چون Lincoln و یا کلماتی چون Diafragma می‌باشد بصورت «لینکن» و «دیافرام» بفارسی برگردانیده شود مثل ماههای فرنگی Fevrier و Janvier و یا Allemagne که به ترتیب ژانویه و فوریه و آلمان‌خوانده میشود و هكذا کلمات و نامهای دیگر که از حوصله این مختصر خارج است.

وقتی که دانشگاه ماکه مرکز اشاعه و تعمیم علم و فرهنگ است کلمه «دکترا» لاتین را چون یک اسم عربی مانند موسی و عیسی و مرتضی بصورت «دکتری» مینویسد و چاپ میکند (خوب بود یکسره الف مقصورة هم توی شکم یاء دکترا جا میداد تا خیال‌همه راحت شود) دیگر تکلیف بعض مترجمین ماکه فی‌المثل «لینکن» را «لینکلن» مینویسند معلوم است.

پاسخ از استاد محیط طباطبائی:

۱- سند باد که برای احتراز از وقوع دروغهای ناشایست سند بروزن قند باید آن را به کسر حرف اول خواند ظاهراً شخصیت داستانی باستانی است که از راه کتاب هزار افسانه و الف لیل به ادبیات اسلامی درآمده و اینک موضوع حکایت‌ها و سفرنامه‌های دریانوی شیرینی شده است. بنابراین هرچه بدان نسبت داده شود هم جنبه داستانی دارد.

یاقوت حموی سند باد را پس گشتاسب و نبیره لهراسب نوشته و بنای پل و قلعه‌ای را در فاصله سر زمین الان و کوهسار قفقاز بدو نسبت داده است . از توصیفی که یاقوت از پل و دژمنسوب به سند باد موسوم میکند میتوان محل آن را با دربند قفقاز تطبیق کرد او میگوید که ایرانیان این قلعه را در اشعار خود وصف کرده‌اند .

صرف نظر از مورد نسبت به سند باد به اعتبار شکلی که یاقوت بدان میدهد (سند باد بن بشتابش بن لهراسف) همان اسپینتودادت یا سپینتودادی است که به فارسی دری آن را اسفندیا میگوئیم . همانطور که بشتابش و لهراسف هم گشتاسب ولهراسب در فارسی دری گفته میشوند در این صورت سند باد هم تغییر صورتی از سپینتوداد است که (پ) و (ت) آن در درج سخن ساقط شده و (ب) در دنبال (د) جای (پ) محدود را گرفته است ،

پس سند باد داستانی در اصل پهلوی سپینتوداد نامی بوده که به روزگار باستان در راه دریائی طیسفون و خلیج فارس کار در ریا نورده و کشتی رانی میکرده کارهای او بعدها جنبه قهرمانی و داستانی پیدا کرده است .

۲- ژانویه و فوریه صورتهای فارسی شده از تلفظ صحیح نام ماههای اول و دوم از سال میلادی Janvier و Favrier است که خطی در آخر اسم هر دو ده بی صداست و هیچگونه تصرفی در آن نمیتوان کرد .

در صورتی که بخواهند صورت انگلیسی از این دو ماه را به فارسی نقل کنند جنیوئری و فبرایر به اصل لاتینی منقول از یونانی نزدیکتر از تلفظ فرانسوی است .

۳- آلمان صورت فارسی شده از لفظ فرانسوی Allemand که منسوب به Allmagne یعنی کشور ژرمانی است حرف (d) آخر آن بی صداست و در جفرایفایا به زبان فارسی حال جای محل را گرفته است و صورت نگاری آن به آلمانکن با تلفظ صحیح فرانسوی کلمه مباینت دارد که آلمانی به سکون دو حرف آخر کلمه باشد .

در انگلیسی کشور را جرمانی و منسوب را جرمن میگویند ولی خود مردم نام خویش را دویچ و کشور را دویچلند میخوانند .

۴- لینکولن نام دیرین شهر و شهرستانی در جفراییان ایلکلستان واسم ابراهام لینکولن رئیس جمهوری آتاژونی است که نخستین بار بدین صورت از زبان و خط فرانسه وارد تاریخ و جفراییان زبان پارسی گردید و اینک بیش از صد سال میگذرد که بدین صورت کامل متداول بوده است پس تبدیل آن به تلفظ ناقص انگلیسی Lincoln بعد از یک قرن متداول کار عیشی خواهد بود .

۵- دیافراگم به معنی حجاب حاجز یا جعبه دوربین عکاسی صورت فارسی شده از خط و لفظ فرانسوی Diaphragme است که از حیث تلفظ با اصل لاتینی منقول از زبان یونانی بیش از صورت ناقص تلفظ انگلیسی آن مناسب دارد .

در درس انگلیسی باید Diaphragmes را دیافراگم کفت و معنی آن را به فارسی دیافراگم بمعنی حجاب حاجز و جعبه دوربین عکاسی یا نظائر دیگر آنها نوشت .

۶- وقتی دکتری در مطبوعات عمومی و نشریات دانشگاهی که مرکز اشاعه علم و فرهنگ

است به کار می‌رود لفظی مرکب از دکتر فرانسه و یا نسبت فارسی می‌باشد نه دکترای لاتینی که الف آن را مقصوره در مرتبه چهارم پنداشته و به یاء نوشته باشد.

در این صورت باید دکترای را بروزن عصری تلفظ کرد و دیگر نیازی بدان باقی نمی‌ماند که پژوهشگر الف خنجری را بر شکم (ی) او فروپیرند تا درست صدا بدهد.

* * *

فرزانه بزرگمهر - اصفهان:

در مقدمه کتاب براهین العجم محمد تقی سپهر کاشانی تعدادی ایيات تازی در نعمت حضرت رسول (ص) و ائمه اطهار ذکر شده بدون ذکر گوینده که بنده گویند گان آن اشعار را پیدا کرده ام جز گوینده دویستی که ذیلاً آورده می‌شود.

من کنت مولا فهذا له مولی له النیران تستدفع
کونواله بعدی كما کنتم معی فلم يرضوا ولم يقنع
از جناب آقا استاد دکتر مهدوی دامغانی خواهشمندم در آن گرامی مجله جواب مرقوم فرمایند.

پاسخ از: احمد مهدوی دامغانی:

شانزدهمین تا بیستمین بیت از قصیده عینیه معروف (سید حمیری) رضوان الله عليه بمطلع:

لام عمرو (یا : لام عمير) باللوي مربع	طامسة اعلامها بلقع چنینست
فعندها قام النبي الذى	کان بما يأمره يصدع
يخطب مأمورا و فى كفة	كف « على » نورها يلمع
رافعها أكرم بكف الذى	يرفع والكف التى ترفع
يقول والاملاك من حوله	والله فيهم شاهد يسمع
مولى فلم يرضوا ولم يقنعوا	من کنت مولا فهذا له

و بنده در هیچیک از مراجعی که عجالة در دسترس داشت دویست مورد نقل از « براهین العجم » را نیافت (اگر سؤال کننده محترم (معلقات سبع) چاپ سنگی ایران را در دسترس دارند بدان مراجعه فرمایند چرا که این قصیده در جزو ضمایم معلقات در آن طبعه چاپ شده است) حتی مرحوم قاضی نورالله (نورالله مفتحجه) هم که در مقام ارادت ورزی و تولای باهل بیت عصمت صلوة الله عليهم و تبرای از اعداء آل محمد گاه گاه خیلی پای بند صحبت متنقولات مندرج در کتاب خود نمی‌باشد نیز دویست بصورت فوق در آن قصیده نقل نکرده است. چون این قصیده همواره محل عنایت و توجه خاص شیعه بوده است (بنحوی که تا چندین سال قبل آنرا بعنوان تکلیف درسی و حفظی به حصلین علوم قدیمه می‌آموختند و بهمین مناسبت آنرا در دنباله معلقات چاپ سنگی ایران بچاپ رسائیده بودند) طبعاً مانند قصاید مشابه مورد شرح و استقبال و تخصیص واقعیت و تضمین های فراوان قرار گرفته است لذا بعید نمی‌نماید دویستی را که مرحوم سپهر نقل کرده منقول از اقتباس، یا تضمینی باشد و بهر حال بنده گوینده آنرا نمی‌شناسد. ضمناً تذکر دونکته را لازم می‌شمارد یکی آنکه در مصراج دوم بیت اول ظاهرآ بجای (له) باید (به) باشد دیگر آنکه مرجع و بلکه متعین است که (لم یقنعوا) با ظهار واو و الف جمع کتابت شود گرچه نسخ براهین العجم و مجالس المؤمنین شاید بدان سبب که فکر کرده اند مورد اذموارد لبس واشتباه نیست مسامحة این نکته را رعایت نکرده‌اند.

عبدالحسین وجданی - طهران

پاسخ به استاد

استاد گرامی آقای جمال زاده شرحی سراپا لطف و عنایت نسبت به داستان های بندۀ بی‌مقدار به مجله شریفه یغما عنوان فرموده بودند که در شماره اردیبهشت ماه گذشته درج و موجب نهایت افتخار و سرافرازی این بندۀ گردید .

«آفرین بر نظر پاک خطاب پوشش باد .»

اصل نامه را استاد حبیب یغماهی بمن ارزانی داشتند تا چون سند افتخار نزد خود نگاهدارم . « مریزا دستی که مرخستکارنا دوای دل و راحت جان فرستد .» بندۀ برای نوشه های بی‌مقدار خود آن مقدار ارج و منزلت قائل نبوده و نیستم و این همه در اثر لطف شما می‌بینم » و اگر باری توفیق امثال امر در ادامه نوشن دست دهد در سایه همین تشویقهای دلگرمیهای است « غلام آن کلماتم که آتن افروزد » کم اتفاق افتاده که تشویق و تشجیع واحسنست آفرین شخص را غره و گستاخ نسازد . بندۀ نیز از این قاعده مستثنی نیست و میخواهم جسارتی بورزم و بدون تعارف و مجامله ، صاف و پوست کنده عرض کنم آنچه در این اوآخر داستان خوانده‌ام – اعم از ترجمه یا غیر آن – دلنشیں و خواندنی کم دیده‌ام .

ترجمه‌ها را برخی مغلوط و نارسا و بعضی را خنک و بی‌مزه یافتم و داستان‌های غیر ترجمه را هم بیشتر تقلید ناشیانه و نپخته از داستان‌های فرنگی . برخی که داستان‌هایی - به گمان خود - ایرانی می‌نویسند ، بی‌آنکه از گنجینه سرشوار ادب فارسی کمترین مایه و بهره‌ای داشته باشند ، کار را برخود آسان و تنها به نقل گفت و شنود عامیانه - و آن نیز ناشیانه - بسندۀ کرده‌اند . راستی که از این داستان‌سرایان سست‌عناصر دلم گرفت . حیفاست که با آن پشتوانه ثروتمند ادب فارسی نوشته‌هایی چنین فقیر و ناچیز عرضه شود .

داستان‌های عالی و ممتاز و پرمغز و اصیل که به قول استاد جمال‌زاده « عطر و لحن خودمانی » داشته باشد جز داستان‌های خود استاد ، به ندرت چیز قابلی به بازار ادب عرضه می‌شود . هر ادب دوست سخن‌شناس ، وقتی این داستان‌های بی‌مایه و بی‌هدف و بی‌سروته را می‌خواند سخت تأسف می‌خورد و تأسف بیشتر آنکه میخواهند باقیل و قال و هو و جنجال و حتی زور و استبداد این نوشه‌های سست و پریشان را به نام این که « پدیدۀ روز » است نیکو و زیبا جلوه دهند . غافل از آن که به قول حافظ :

« حدیث مدعیان و خیال همکاران همان حکایت زردوز بورویا باف است .» بهر حال با وجود ابراز لطف و عنایت بزرگوارانه از جانب استاد جمال‌زاده و دکتر یوسفی و دیگر نویسندگان دانشمند ، بندۀ خود را محتاج به راهنمایی و تعلم استادمی‌دانم « کنون که چشمۀ قند است لعل نوشینت سخن‌بگویی و ذ‌طوطی شکر درین مدار .»

اولین شماره مجله دانشگاه پهلوی

با مقدمه‌ای از آقای اسدالله علم وزیر دربار شاهنشاهی و
رئیس هیئت امناء دانشگاه پهلوی و مقالاتی از

دکتر هوشنگ نهادنی - دکتر فرهنگ مهر
دکتر فرخ سعیدی - دکتر خوب نظر - دکتر
عجمی - مسعود فرزاد

و اشعاری از
محمود فرخ - فریدون توللی - دکتر نورانی
وصال و مسعود فرزاد

و داستان گوتاهی از بیژن شاهزادی

منتشر شد.

فروش در کلیه کتابفروشیهای معتبر

انتشارات مؤسسه

مطالعات و تحقیقات اجتماعی

۵۸

تحول دانشگاهها در غرب.

ترجمه: دکتر ناصر موقیان

۵۹

بوروکراسی در اجتماع نو از: پتر بلاو

ترجمه: محمد علی طوسی

۶۰

اصول برنامه‌گذاری رشد اقتصادی از: تین برگن

ترجمه: امیرحسین جهانبگلو

۶۱

منابع آمارهای جمعیتی در ایران از: مهدی امامی

* * * * *

اطلس شهر تهران

بزبان فرانسوی

نامه علم اقتصادی

(شماره ۲)

مرکز فروش: فروشگاههای امیرکبیر و سایر کتابفروشی‌ها

کتابفروشی زوار-تهران

شرح حال رجال ایران

در قرن ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ هجری

نگارش مهدی بامداد

در چهار جلد

ماهده‌های فرهینی

و

ماهده‌های تازه

اثر : آندره ژید ترجمه : دکتر حسن هنرمندی

سرودی برای دستهای کوچک

مجموعه شعر

از : شاداب وجدى



شهر گت سهادی بیمه هتلی
خیابان شاهزاده - نبش ویلا

تلفن ۶۰۹۴۱ تا ۶۰۹۴۵

تهران

مدیر عامل ۶۱۲۶۳۲

مدیر فنی ۶۰۱۵۶

همه نوع بیمه

عمر - آتش سوزی - باربری - حوادث - اتو هیل و غیره

نشانی نمایندگان

آقای حسن کلباسی : تهران - سبزه میدان، تلفن ۲۴۸۷۰
دفتر بیمه پروری : تهران - خیابان روزولت تلفن ۵۹۳۱۵-۵۹۰۸۰
شادی نماینده بیمه : خیابان فردوسی - ساختمان امینی
۳۰۴۲۶۹ - ۳۳۹۴۶

آقای مهران شاهکلداریان : خیابان سوم اسفند، شماره ۹۴
مقابل شعبه پست - تلفن ۴۹۰۰۴

دفتر بیمه پروری	خرمشهر	خرمشهر
سرای زند	"	"
فلکه ۲۴ متری	اهواز	"
خیابان شاه	"	رشت
تلفن ۶۲۳۲۷۷	آقای هانری شمعون	تهران
۶۱۳۲۲۳۲	لطفالله کمالی	"
۶۰۲۹۹	رسم خردی	"

با ز هم بی پرازهای بین المللی هم اینهاست
ملی ایران افراد شده بی راز در هفته از

۷۲۷ تیکه ای این به اینجا با جست یوینتی
از آنها، اسنبله و شیراز مسنبه با لورا برداشته

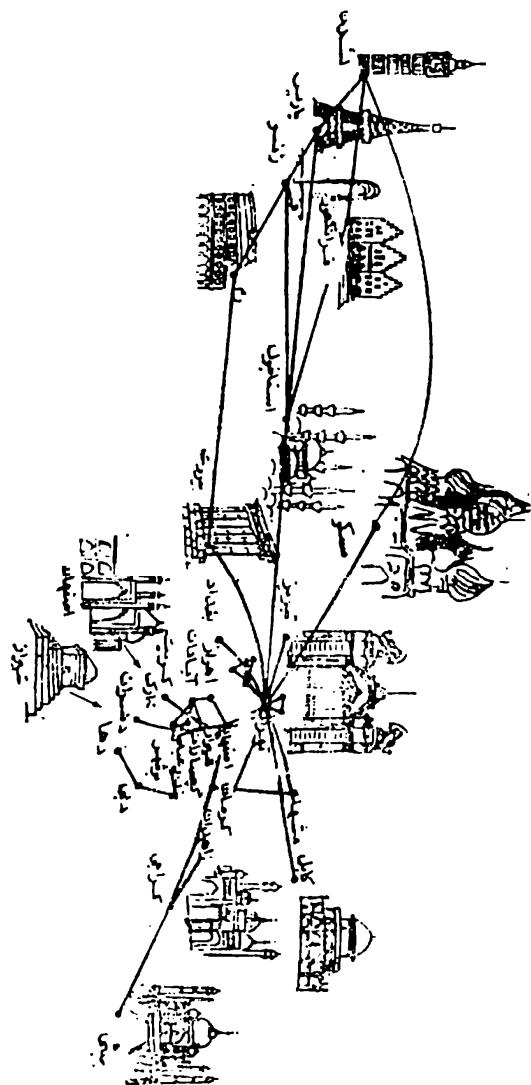


بُرْدَه

ساعت پرواز روزانه

میان ایران
شیراز

پارس



ایرانول البرز

H·D

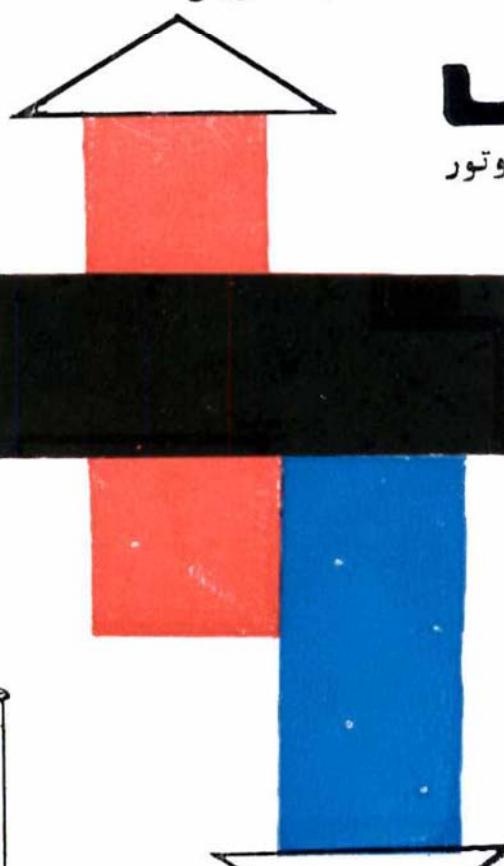
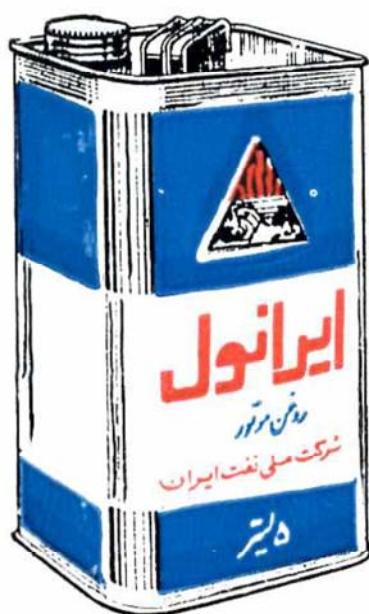
برای موتورهای
بنزینی

ایرانول

بهترین روغن برای هر نوع موتور

ایرانول الموت

مرغوب برای دیزلهای
سوپر شارژ و ممتاز برای
دیزلهای غیرسوپر شارژ



ایرانول الوند

مرغوب برای دیزلهای
غیرسوپر شارژ و ممتاز
برای موتورهای بنزینی

دانشگاه پھنسو



پاکستانی عوامی اتحاد